

ذکر دخل شدن مهابت خلگه به شناخت ایام

علیٰ اسی حال سیر ایمان سر فراز خان اکبر سے بعد طاقت و توان حق نکلوار کے درافت تقدیم رسانیده کی جو زندہ ماندند بیان علاسی ہے ناکامیاب برگشتند و مهابت خلگ طفر بادھے حاسیے احمد برادر خود را برآستہ اکت سکنہ شر مرشد آباد و نیپھ و نشیق آنجلاء و ضبط و قرق کار خانجات لفاست و خانہ سر فراز خان پیشتر فرستاد حاسیے احمد برادر برق و باد رسیده منادی مهابت خلگ کے شرگرد آئندہ و آشوی کے عارض شهر و دفعہ نشانیده

دخل شدن مهابت خلگ هر شد آباد و بفتح ولصرت و مکن یافتن بمنسد دولت و حکومت

بعد از دور وزیر مهابت خلگ بتسلی و تامل با نایت شان و محفل در او است شهر صفر ۱۲۵۴ دخل شهر مرشد آباد گردید و میل لکڑا برسته امارت یوردرسر ہائی نصیہ بیکم نسبت شجاع الدولہ مرحوم رفتہ در کمال فروتنے و تواضع اتحاد عقوبات خود نمود و میور خدا و رخشد که اپنے در بون قدیر مرشتم بود پیر ایوب طهور و بروزیافت داین سیاہ روئے ابد آنہام این خاطر بصفۃ عالم شیخ قیاد لکین زین زبان مادام الحیات نسبت یاد نمی خوازم سرکار غیر از اطاعت فرمان برداری بیهود نخواهد رسید اسید اسید است کرزات این پیر کلام نزدیک خاطر محدود فسے گردیده جریدہ نبیکی میباشد و پیر نیز بتو قیع قبول اختصاص یابد بعد از ان رو بدارا لامارت آورده و چهل سنتون شجاع الدولہ مرحوم مهزول اجلال نمود و برسته ایالت جلوس فرموده بثادیا نه دولت نوخت عذری پادشاهی و نعماست و اعیان و علیا شیرشتر ف ملائمت رسیده ندو زمبار کیا و گذرانیدند اول خلق را ز مهابت خلگ سبب این حرکت قصیح که با خدا و ندزاده خود نمود نهایت خفود عداوت بود آخره بسبت محاسن اخلاق و اوصاف و اعزاز و احترام جبا و اشراف و مشمول دشمن عماست و شفاق با بیگانه و اشنا و دبھلی اویا و ضعفا و قدر شناسی خلصان ترجم بر عجزه و زبر دستان و در گذشت از جراحت عباد و پاس حقوق فراست و اشاد آن چان قبول خاطر یافت که ما فوش در ان زمان و اکثر اوقات دو اعیان متصور نیست نظر لامر اکل اگرچہ کشتن سر فراز خان که آقازاده اش بود اتفاق افعال کو شیخ اعیان امام سر فراز خان مرحوم لیاقت سروری و ملکداری نمی اشت جو عجب گر ایام و شاهزاده یافت نهایت اختلال بحال نک و مردم را یافته تمام صویبیات خرابی بیکار پیرفت و قتنه نمایا نبزد گزینجا و در عهد مهابت خلگ که مرسیہ اراده تغیر ملکت بنگال و داودیہ و علیز آباد داشت و افواج از اطراف بر این عک رکھنی شیز و آذینز را روئے نمود مثل مهابت خلگی بوکری حسین تدبیر و آب کشمیر چنان حادث بنگ و فتن علیمیه را فرونشانید خانجہ و نثار اشتد تعالیٰ محیی ازان رقزوہ ملکت قائم نگار خواهد شد سر فراز خان و دیگران را بحال نمود که از عهد و تدارف برآئید و در چن اخلاق و فر تینهایا کمال جاه و جلال گوئے سبقت از جمیع امراء بوده بمرتبہ بوکر که در ساعت زمان ہم کنسر کی مثل اول شان توان داد و ہر سہ برا دزدا دھالیش نیز صفات مذکورہ موصوف و در جمیع حضائل ستو و سلکش باد نہ قتا و بی پیو وہ اند و ہر سیکے از انها یافته از علیم رسیده بھیفت ہزاری و مرج اقام و ناجمل نہام گردیده کام رکے سبندیا بے خدا بودند در اوراق اسیده سبقتنا کے مقام ذکر اینها و دیگر دلاد و دخاد مهابت خلگ و دیگر گان و امن دو لشش انشا را اند و جو اعزیز صورت از قام خواهد یافت

تسلاط یا فتن مهابت خلگ بخصوصیات بنگال و علیم اباد داودیہ و ارسال نزدیکی شکست

خبرور سع اموال خبیطے خانہ سر فراز خان و مخصوص کشش خدمات بر قرار و رضاخاہ بارے
نا صب خطاب و دیگر عنایات پا دشائی برآ او و پر ا در زاده و دیگر عتسیان دودمان او و

نخوش گشت و رخصت عفیم آباد گرفته سعادت نزد احترام الدوله بهادر همیست خیک مقدس شاهزاده خداات پر کشته
نزهت هاست ملاوه پرگزنه بیکار و بسبوک که از پیشتر داشت غایت نزد و برخاسته خود گرفت و مهابت خیک بجهان سید علی زمان
بهادر اخیرت علی خان را که خواهر خاله فقیر بود بخشش نوج خود نزد و بخشش دو مر فقیر افسر بگیپ خان بهادر را که دیرینه نک په و درده او بود
خرد نزد و بیفع کرد روپرستگیش که با پادشاه سو و دلو و نقد و جنس سرا نجام نزد و ابلاغ نجع و رخصت و بوساطت مومن الدوله
اسحق خان بهادر و اخی خزانه مامره گردید و مال ضبطی سرفراز خان برای پادشاه بقدر یکه مناس و نهست ملعونه نزد که هم
مرید خان بهادر که سیکی از امر اسے متوجهین حضور بود برای اسے گرفتن اموال ضبطی و خزانه پرساله بیگنا که در حیات سرفراز خان
رسال نشده بود و لغطه ایم آباد رسیده مهابت خیک و رواد او در بیگنا لئه مناسب نمیدید و پر بگاشت که در سکر بیگلی رسیده تو قحت فرماید
که این نیاز منبع اموال دران مکان رسیده تسلیم ملارهان نماید و در راه رجب سهیت اکبر نگرانی ارج محل رفته خپرد وزان استهار
مرید خان کشید و بعد ملاقات خپرد که روپرستگه و جنس سهیت دنک روضیه از قبیل جواہر و افیال و افراسی طرود واده
طلاد نفره و غیره اقمشه فاخره حواله مشار الیه نزد و رخصت فرمود و موافق خان بجهه خزانه را موال سپرد و رعایتی لائی سجال او
نزد و مرخص ساخت و خود نهیه شکر و حشر نزد و باراده انتزاع صوبه او دیگه از دست هرشد طیخان داغیه نهضت سهیت

نفر یا فتن مهابیت ب مرشد قلیخان بعد از چک کران و خشیدن حیرا و دیسه برادرزاده خود محمام الدوادی صورت چک بادر سرحد

بچیت و دو از ده نہار سوار بیان میں خساراً دادی ماه شوال سال ذکور بغیر مہر زم مرشد قلی خان بطریق تک نصف نسود
مرشد قلی خان اول بار فحاسے خود مجلسی آرہہ شمشیر خود را مجھ گذاشت و از ارادہ مهابت خبک و تعجب او اگئی داد
استخراج رفحاً سے خود نمود کہ اگر اعانت در فحاسے راجازم باشند تا صدق مقابله کرد و دلالات سلامت پیش گرفته خود را بینی
پہنند ہابد خان وغیرہ بعد وچان اطمینان خاطرش نسوده مستعد مقابلہ کرد اینیدند و حسب الائمه مرشد قلی خان بطریق
لشکر برخاستہ شمشیر را در کرسی بستند چون ازین صحر مطہر ناطر گشت مع باقر محل خان استعداد محاربہ نسوده بار اوده مدد
امہابت خبک از تک برآمد وز بالیسر بندگ کذشتہ کنار رو دخانہ اش بوضع ببلوار رسید و در خلی شوار گزار که اطراف
ارجینگل و دریاچہ محیط بود و عبورش مختلفان را نہایت صوبت داشت منزل گزیده بر اطراف لشکر خود قریبہ مدد
نوب خود و بزرگ چیده هسته ام است ورزیده مهابت خبک پس از طے منازل از میدان پور و جالیس گذشتہ اینی طرف
ارو دخانہ کو رفعاً صد کرد و سپے چند دائرہ دولت نسود و اعلام اصرت بر افریشته انتشار آن سیکیشید که بچپند بر خصم را
از ان مکان دشوار گذاز بیرون کشند چون محل لشکر و بزرگ میں مختلف خوشیں داران آن دیار در ساییدن غلہ وغیرہ قاصر
پودہ اند بلکہ ملاستے که از نواحی نرائیں گذہ وغیرہ عمال سر کار مهابت خبک ارسال میده شستند در راه خراحت نسوده
ایمیز تمعن میر ساییدند ازین جمیت عترت احباب نکلہ ازو یا دیافتہ تشویشی قرین حال اہل ارد و گردید میرزا باقر خان
بمجرد استحکام تشویش لشکر یان مهابت خبک ارادہ برآمدن از مکان محروس خود بغیر مرشد قلی خان مانع
ازین حرکت بود بیع قبول اصناف نسوده آخر دنی قده بغیر مصالحه برآمد مهابت خبک با استماع این خبر از لشکر خود بینی
و مع احادیث کشته با فوج ملعون موج و حرکت آمد چون تقارب فینین دست داد جانب تو پیمانہ اعدا که آنها ناگفی از ان طرف
داری حرستش گردیده بمقابلہ شتا فتہ بودند افواج مهابت خبک در اول پیو ش در تصرف خود در آورده و از طرفین خبک یان
اوئند وق در میان آمد و جمیع کشیز انہیں بود سوختوں و مجهوش گشتند و مرشد قلی خان با وجود اکمل ہمہ ایمیز اکثر رستفی
شستند کہ ای پیمار سے فرمود درین عرصه ہابد خان نلمتے افغان که ساختہ و پرداخته مرشد قلی خان و محدث علیہ او بود باقیت
طبیعت افغان نیا صطف خان که رفیق مهابت خبک در ساله دار عده بود اتفاق نسوده بآفاقے خود بذر و نعاق ورزیده درین
وقت مقابله خان از میدان بر تنافسه بطریق که صطف خان فشا نش داده بزد دورفت و بگوشہ آسودا مار فیضے و میگر
از مرد سادات وغیرہ مردان بانام دنگ و جو یا سے پر خاش و خبک پایی جلادت پیش نماده و دست جرأت کشاده
مردی در داشتگی دادند و خان جنگی رستمانه و دست بر دیے مردانہ بعل آور دند که اکثر رے از لشکر یان مهابت خبک
پسے ثبات و خوار استوار نمانہ نگ فرار جارونا چار اختیار آمد و حشمتی عظیم بدیدار گشتہ قریب بود کہ حشم زخمی سمجھے بجا و
حشم مهابت خبک برسد درین عرصه میرزا باقر خان خواست که فتح نیام او باشد ارسکان خویش کیمین فوجیں بودن بید
در طرف پیار مهابت خبک که میر جعفر خان وغیرہ بودند رسیده آغاز محاربہ نسود و تزلزل در ثبات قدام اکثر رے افقی
سبتاً پڑہ این احوال میر محمد جعفر خان در میدان با معدود دستے اند فحاس از اسپ سوید سے پیادہ گشتہ باعانت مهابت
و اصلت خان پسہ ایں عمر خان که رسالہ دار عده در حقیق قدیم مهابت خبک بودند چپکش پا سے دلیرانہ نسوده آبردے
خرود رسیدان مرد آزمای فرو د آخر الامر از جماعت سادات که رفحاً سے مرشد قلی خان بوده اند میرزا ملے اکبر و میر جعفری علی
دو یگر جمیع کشیز بعد تر دست نمایان رجہ نہایت گران برداشتہ جام سرشار مرگ از دست ساقی اجمل نوشیدند و

با قریل خان و امام مرشد قلعه خان از خواسته نشکر بر سر در گردان برداشت برگردان شکر مرشد قلعه خان فرماده
راه پیرمریت پیش گرفت مرشد قلعه خان مع و ناد خود را قرعه خان و غیره مشتبان نیز چون بخت خوش برگشته بسلامت پیدا کرد
دینه باهای با دست بالدیسیر را بچون دو سه هزار کسی هم دران وقت همراه بودند مرشد قلعه خان اطمینان از این دو راه حرم دیده بجا
آنکه در شهر مخصوص گشته و سورچال با لبته خاچم خبید مردم را بر سر شوارع آباده ای تنا پنده از خود و در ساخت و خود بر لب دهیا
رسیده از فیل سواره ای فرو آمد و نشست یکی از دوستان مرشد قلعه خان که مصاحب بدمیم و از آشنا یا ان قدیم او را میتوان
سربرت بود و بخیل تجارت میزد و زید جهانی داشت و بهشیه برای زمان درین داد و بپاره تجارت میفرستاد و قضا را
جهانی نمود که بر پرایر عالم آزاد و قدرتیار و مستعد روان شدند بود و مالک جهان حابی محسن نام نیز همراه مرشد قلعه خان درین ساخته
شرکیب و چنانچه نمود که مرشد و پرینه رفیق بود و فرشت که عبارت از گشتی کوچک است که همراه جهانیات میباشد تارا کبا لشتر قزوین
آمد و رفت برگزار بان ناینید ماضی بود عمله جهانی از دهانم پر لب دریا دیده کسی را برای استخبار مرشد قلعه خان و آقای خود جا چون
فرستادند حابی محسن برگشته قلعه خان اطلاع داد که رسیدن این گشتی لطیفه غنی است مرشد قلعه خان بلا امیل به بانه نیز و تفریح می
با قریل خان خوش خود و حابی محسن و بعضی از خدمت صدوره بگشتی نشست خود را جهانی نمود و بجهانی نشسته نگزیرد
و بعزم پنج شش روز بمحض ایند رسیدن اما از طرف متعلقات و نقد و مبنی که مبلغ خیر و کنک با ناموس خود در خانه گذاشتند
نهایت آتشویش داشت نیابرین با قریل خان را برای ای تجارت و تدارک که مکن باشد بطرف سیکا کوں و گنجام که انتقال سیار
بکنک دارد فرستاد و بحسب تقدیر و نصرت و حمایت حافظه قدیر راحم اور قلپ پور خود و مالک تجاهن جگزناهه که از معاشر شهوره
پنود و سجو و اکثر فرق مختلف است پرستان سپه است نیابر کمال داد که با مرشد قلعه خان و حقوق عواملش برگردان داشت
با استثنای خبر شکست و پیرمریت خان هر قوم و بدر رفتن او بطور زکر عجمالله محمد مراد را بسر وقت ناموسش مع جمیعت و تعداد
فرستاده بگیر و دخترش را که زوج باقر علی خان صر قوم بود مع جمیع توابع و لواحق که در عانه مجتمع بوده اند با خذ این و هبای
برداشتند و از حدود کنک گذرانیده در اینجا پر که از توابع سیکا کوں و گنجام بود رسیده بکام دارا مگردش است از خواص خان
حاکم آن دیاز نیز نیابر معرفت سابق که با مرشد قلعه خان و با قریل خان داشت پاس مهندس ایها مرعی داشته سلوکهاست
شایسته لعل آور درین صحن بقریل خان رسیده و ناموس و اموال را محفوظ و مصون از صدمات حمله و دیده شکر
الله تقدیریم رسیده و در اینجا احوال صوبه کنک شتعمال درزیده و زان نوار اند که از مید و زن و مادر زن خود راس اموال
مرشد قلعه خان خود متشتمش فرستاد و بدر زن و داما دسر و نیاه بجد و مالک دکمن که دارالملک آصفخانه بود و فئیقت شمر دند
همایت چنگ بکنک رسیده خپد و خپد روز که تخفیناً اربعینی خواهد بود و توافت نزد چون از عجده شخاع الدوله باز میند اران آنجا
نهایت محرومیت داشت با هر یک سلوک که باشد لعل آور و دستالت هر یکی که تقدیر لایا قشق نزد و بپاره زده و بیشه
خود همام الد وله سعید احمد خان بجا در صولات چنگ را خلعت صوبه داری ای آنجا بیشاند و برویاده حکومت جمهوره نمود که
شکنگ گردانید و یکی از جهانه داران ملازم خود را که کوچ خان نام داشت با سرواران رساله صولات چنگ متعین آنجا گردانید
وصولات چنگ را حکم داد که هر قدر فوج حاجت داند و در کار باشند تگرد اور در همایت چنگ بعد الفروع از انتظام همام صوبه
او ڈیسیه سالانه و غانه بمرشد آباد که مرکز و ولت صوبه دار بگاله از عجده حیف خان مقرر کشته بود و معاد دست نزد و رونق افزایش
دولت سر بر خود گشت و بکام دوستان بانتظام معا罕لات اعلی و آر هستن سپاه و ترفیه حمال رعایا و برا ایا پرداخت

شہاست جنگ و سراج الدوله دیگر منصبیان دو دا ان شہاست جنگ و عظماءے اکن ملکت و اعیان و ارکان دولت در مرشد ایاد پیش رہا ہیبت جنگ حاضر و باز ما نہ کان سرفراز خان را شہاست جنگ بہادر دیکفت حماست خود گرفتہ نفیسہ بیگم خواہر حقیقت سرفراز خان سر خون را العبرت و احترام در خانہ خود آورد و زمام ختیار حرم سر کے خود با و پیر وہ نسبت امداد کے و فرزند کے با او فرار و اداگرچہ ستر کے درمیان میں بود اما نفیسہ بیگم را شہاست جنگ باغظ و الده و اد شہاست جنگ بالبیظ و پیغمور اند و جمع امور خانہ خود را استھامت جنگ فرنٹ کے دختر رہا ہیبت جنگ بود با اختیار نفیسہ بیگم پیر وہ مختار مزودہ بود نہ کہ سیرچہ خواستہ باشند و مناسب و ائمه العمل آرند و اراسباب و اموال و خدمت نفیسہ بیگم و محل خاص لعلی کے مبلغ معتقدہ ازان ماحصل مثید وغیر آن اچھیز خردی جعفر خان لو دستلغا لقر من نکر وہ باختیار سیکنڈ کورکنڈ اکشته پو د و ادب و احترام و رسالام و تکلم چنانچہ پاییدہ شہاست جنگ و شہاست جنگ و جمیع منقبشیں بعلم میں اور دند از مدخلہ ہائے سرفراز خان ہمان روز کہ سرفراز خان کشته شد کیے پرسے ناید و نفیسہ بیگم او را بفرزند سا خود بگرفت شہاست جنگ او را بر ای بر فرزند خود داشتہ نہایت احترم شد میزد و چون سرفراز خان زنی از اکفاء اقران و رجالہ شکایح خود مذاشت اکثر سارے جو کار بودہ اند ولعصر طاہر متوعدہ باشند ازان جبلہ ہر کہ صاحب اولا دبو دانہا سارع اولا دشان و دیگر تسلیعات ان منصبیان سرفراز خان را بجهانگیر بیگم فرستادہ مواد بجهیز لائق عطا ایش ن کہ فارغ البال زندگانی نہایت مقرر کرد وہہ را بآسائش و آرام نگاه سید شہت و سعیج کیے از صتو سلان سرفراز خان اگر انزو و اگر زیدہ بود و اگر مازمت شہاست جنگ اختیار کر دہ بود بمحوز لقدر لیئے بزودہ ہمہ ہمارا مسلم میں بود و نیخواست کہ سعیج و جد غبار ملائے پیرا مون خاطر خان گرد دار معتقدان شنیدہ شد کہ مبلغ سے ہزار روپیہ در ماہہ عجزہ و ضعفار میوہ زمان بود کہ تعلق بقدریو انس نہ داشت وہ رہا کیسے اے در ماہہ ہر کیے از حصور خود مصوب خواجہ سزا یان وزیر نہایت معتقد ملازم میر ساند و نائب شہاست جنگ حسین قلی خان بہادر و از طرف خان صر قمر اسے کہ کل چند کہ دیوان چنین قلی خان بود دنبیافت صلیعہ جہانگیر و اعلام آباد و سلیمان وغیرہ کہ تعلق بشهاست جنگ داشت ماورکشہ شنیک و لشکن مالک نہ کو صفر زدن منفرد بود و فوجدار سے زنگپور لقا سہ علی خان کہ برا در زادہ زن سایت جنگ بود مقرر کشہ نام بردہ راجح کو آنچا شروت و مکنت افزود و معین الدولہ سیف خان بہادر سیف جنگ برا در عمدۃ الملک کہ از عجم جعفر خان لفوجدار پوریہ وغیرہ از حصور ماور بود چند روز بضابطہ مستر ایام سلاطین ساقیت شہاست جنگ را با خیل قصور نزودہ آوازہ برآمد ان خود بارادہ مدافعہ او شہرت میداد و متوقع بود کہ از حصور پادشاہ نیز اصرارا فوج تبا دیب شہاست جنگ خواستہ رسید چون اثر سے از مظہونات سیف خان پیرا ریہ ملور نیافت مذہت کشید و اشتہار ارادہ خود را مخالف مصلحت و احتیاط داشتہ بر اسے استخنا و خود تجین ختیار مزود رہا ہیبت جنگ اپاس خل طر عمدۃ الملک مصلح دیگر چند ان ہفائی تحریکات اور

ذکر احوال ہیبت جنگ و صوبہ عظیم آباد لوائح آن

احترام الدولہ بزین الدین احمد خان بہادر ہیبت جنگ سہر حکیم کے احمد کہ داما د کمتر نہ است جنگ بود بعد فتح بخارا صوبہ بدار سے عظیم آباد رہا ہیبت جنگ با وکذ اکشته ملعت با خطا بسے ذکر و منصب سہت ہزار سے دہاہی و تریب و نو ہیت و پاکیز جمال دار کہ برا سے اوز حصو بطلب دہشتہ بود فرستاد و ہیبت جنگ سیمہ ایت ملی خان بہادر والد راقم را کہ برجیگنہ ہائے فوجدار حسما خود بودہ اند طلبیدہ نہایت حوالہت و ہشاق حسبدول حال ہشان و شہت

اسیر شدن صیولت جنگ و دست با قریلخان خوشنود شد فلیخان بحسب تقدیر
و فتن مهابت جنگ پرسید با قریلخان و راه پندن صوچنگ ازان گرفتاری تقدیر حکیم قدر
چون مهابت جنگ بهادر پرسید صیولت جنگ برادرزاده او که صوبه ارا او دزیمه شده بود اما کم مفعلاً
شد و خواست که تخفیف در مواعیب سپاه مقرر فرماید آنها یکه غریب الدیار و رفاقتاء ویرینه دار شد آباد مهراء رفته
بودند تبوق نی نسودند و مردم شهر کشک دیگر که متوجهان صوبه او دزیمه بوده اند توکرے درا و طحان خود تخفیف شد
یکیل موایبے کا صیولت جنگ بخواست رائے میشند از یجهت از فرقہ سپاه اکثرے اور مردم ہان دیار مکار مسکن کار
گشته رفاقتاء ویرینه که همراه رفتہ بودند پھر نگرددند بعض دیگر از سرداران عجده مرشد علی خان نے در شهر کشک

کر از آن شایان دیرینه صولت جنگلی و از هنگام طالب علمی که در شاهجهان آنا و بایهم میمودند معلم و اتحاد داشت و دیوقت از اطراف دکن رسیده مصاحب و معتقد گردید چون سرمشت خوش شئ مذاشت صولت جنگلی که مستحبه چو اسنه و سرگران با دوکه دولت و کامرانی بیو و بامور نالا لعنه مثل ایند او اصرار مردم آن شهر را تمام و احتمال بودن ما نهاده مرشد و رفاه آنها و هم بر ساینه نسوان از غانهای مردم باستان خوبی صورت و صباحت ملاحت منظر بهر صورت که میر آید دلالت نموده نهاده میباشد و درین امور و اشت بلکه در خانه اه این هشتم کار را وزد و کوب بجای بال علاج میآمد ازین افعال ناشایسته مردم شهر بجان آمده آه و فنان مظلومان بکیوان بیه رسیده و زکر کششیا که که ز رساده خشیده مرشد قلیخان بندمه آنها تحقیق یافت بجهر و عنتم از آنها کشیده داخل خزانه صولت جنگلی میگردید ازین مردو چو نذکوره طبلیع مردم را تفرقان حکومت و ریاست صولت جنگلی بیه وزبان تاب و تو اینکه داشتنده بیعت بر دفع او گلاشتند چون از قدماه رفقاء ای صولت جنگلی و مهابت جنگلی چنان که در انجاناند مگر قلیلی از مصااحبان و تفنگچیان و در واقعه سواران فقط گوچر خان چیزی داریع رفقاء ای خود که دو حصه کس زیاده همراه او نموده اند و مردم آنها که ملازم شده بودند اکثری از آنها بلکه همه توکران خند ساله مرشد قلی خان و باقر علی خان و از جمله متبان آنها بودند قریب بیکال صولت جنگلی بیع عیال و اطفال بهر صورت شاد کام و فارغ البال و این صورت بسر برده امینیان که از هر صبر بزم رسایدند گاه فلک شعبده باز بنا ای فتنه آغاز ندا و تفصیل این احوال آنکه باقر علی خان و امام مرشد قلیخان پوزن خود را تعریف و تحریص با تزریع صوبه او ذلیل رازه است صولت جنگلی و سحر کیم انتقام سرفراز خان از همایش سرمهشند قلی خان او ضایع روزگار و عدم اقتدار خود را ویده پایه قناعت بد امن غربت چیزیه میداشت باقر چون دید که سخشن پا مرشد قلی خان در زنگیز و ناچار خود عازم این کار گردیده توسل با بعضی از دخخان جست تا استظهار آنها شاید از عده بیه بیه و تدبیر شش چینیان اند شید که در بعضی از فوجداریهای که اقبال جوار با صوبه کنک داشت تقدیری که نذکور شد در آنچه آمده نشست و راه آشنای با حکام و زینیه اران و مهابخان آنچه انگلند و بر فرق و مدار اروزگار میگذرد و برا او احوال صولت جنگلی و رفقاء ای اطلاع تمام بزم رسایدند چون معلوم نموده که از رفقاء ای معتقد قدیم کمتر کسے با او مانده اکثری ایمان مردم اند که توکر و نک خوا مرشد قلی خان و او بوده اند یا آنها راه مراسلات مفتح نموده آمده شده مردم و ارسال مکاتیب سلوک میداشت و استخراج هر کیمی در رفاقت خود و عداوه است صولت جنگلی میم بخود تا آنکه سیل خاطر آشنا بدرفت خود و اخراج از صولت جنگلی تحقیق معلوم نموده مردم را تبعیج و دعا عده سهر ایه با شفقت ساخت و نوشت که بعضی کسان مثل گوچر خان وغیره که باشناکیه ای نیستند آنها را پهنه خانه جنگلی یا بطور دیگر بهر صورت که میر آید وفع پایه نمود تا کار یکیه پیش نهاد فاطحه است صورت تو اند گرفت مردم آنچه این را که ایشیده روزیه با هدگر جمع گردیده از دخام بطور بلواسه ای عالم بر روی کار آوردند و آنها که هستند ای اینها یافته پلند گردید صولت جنگلی گوچر خان را فراسه رتکین ناگه فساد و اطفاء ای التهاب آشوب فرسنده پنهانها منصب داد چون طبائع مردم شهر اخراج کله از صولت جنگلی نیا بر سباب نذکوره و ترغیب باقر علی خان تحریکیه محمد مراد که چاکب سوار علاوه ای دوکه ای ای هوشیار و در آنجا اند ک باقدار و رفیق را بجهه شاکر دواره بود هم بر ساینه

نفست بود میباشد بگو اینکه کدام احمد اسکات خوب است

قدیر پم داسعے انقلاب بو دسودے ندار روز ویک در عین یازار که گوخر خان برائے مجرماً صولت خنگ جردہ سوار
میرشت بدغایسره او ریخته ار را زپادر آور دند و بجهود این حرکت مبلغه دصول با قدر علی خان در ترب جا شتمار دادند و
صورت بلواستے عام ریید او بعد التها ب این ناشره ما جراحت محظی سرعان بر باقر علی خان پیغام فرماده استدعا
آمدنش نمودند او که آزرزوی این دوز پاسی کشید عجالت خود را بشترک که دارالملک صوبه او دیه است رسانید
ونفعته انگریزان و دیگر مردم شهر که محل صانش بوده اند از دصول خود خبر واده پیغام فرماده که به صورت مستحفظان از الامر
را که حراست صولت خنگ می نمایند بجهش قیامی نمودند بجز نزدیک رسیدند
لوگران لست خنگ و محله ایان با قدر علی خان بودند مدار را نقدیم صولت خنگ که تفنا پچیان محدود بدوه اند و بجهش قیامی نمودند بجز نزدیک رسیدند
با قدر علی خان و بتوحید و تهدید از طرف او پرسانی انتہ پیغام دادند که اگر اخراج نمایند و در آبروی مکثاید مسلمانی توانند مانند و لادست از عیاش شتمار
سیاست شنیده بسیاره با چنان برجان خود ترسیدند که هچند صولت آنکه از نمود سود نمایند از رفاقت او کشیده و مغاریخ
او را ببرات لیم منشد اند که بروند و خود همراهانها پیوستند با قدر علی خان که نهایت هم تصل بودند وقت صولت خنگ
رسیده اسید و دستگیری شدند و خود بجهاست اوتکنگ شسته خزان و هبایب صولت خنگ را تصوف گردید و عیال
در المغاریش را در غلوه باره بهائی محبوس ساخته صولت خنگ را نزدیک خود میگردند که بعد ازت صولت خنگ چند روز قبل از
اسید شد خود اخراج ملازمان و نزدیک رسیدند، با قدر علی خان را شده شدن گوخر خان بهابت خنگ همراه داده
مهابت خنگ از شهر برآمد و خل جمیه گردید و چانم بود که ببرعت هر چه تمامی خود را با عاشت و حمایت صولت خنگ
بر سانه ناگهان خبر رسیدند اشتہمار یافت و وزیر کاره ما هم مهابت خنگ همین خبر رسیده عالق حرکت گردیده چه
احتمال میرفت که چنین عرکت عظیم بدون تحریک آصفت جاه می توانند شد و تدارکش تامی نامه می خواسته با خنگ
علی نہ انباء برستشاره گذاشته شروع بینا و ره شده در صولت خنگ نهایت محبت با پسر همراهیه تعشق را شت مهابت
است رضای اور پر باره ما در خود می نمود حاجیه احمد و مادر صولت خنگ مبالغه در مصالحه نمودن و دادن خصوبه او پیش
با قدر علی خان و هر خلاص صولت خنگ از دست اود رعوضش می نمودند این مدارا اصلاح امور داشته اصوبتیه ایشان
می شدند و مهابت خنگ تبعیت این راست تکرده است رضای ایشان مدلت و سُستی در اگان دولت
خود می نمید مصطفی خان که سردار عده در زمرة بسیاره دو ولت خواه مهابت خنگ بود که آقا می خود اختیار خوده
مزجت زایرام تمام ر مقاطله داشت آخر الامر بعد چند روز شق خنگ بر مصالحه اختیار آمد و تئیه اسباب و افواج موكد
و مصمم گردیده

نہ صحت نہ وون مہابت خنک بطریف کٹک بعد تیاری فوج و آرائش سامان
پار را وہ استخلاص برادر زادہ خود صولت خنک از دست پاقرق علی خان

چون سلطنت و بود که با قریلی خان را استخناری بے اقتدار و شوکت آصفی بے سختی داشت و تخلص کشت خوبی
کرد و دست او سختم نیز برین در نگهداری شد فوج و سرانجام نمودن اسباب حرب اهتمام تمام بعلی هاد و مهابت خیل
هر یکی از سروواران لشکر را حکم نمود که پاران و پرادران شاہر قدر موجود و مهیا باشد ملازم سرکار نماید و بعض دزم

اگرچه روزه زاده باشند طلبیده رفیق خود ساز چیزی پنهان میبینیه خان حکم کرد شدق رساله پنجه ارسوار صادر شد و بیشتر خان سه پنجه ارسوار و سردار خان و پنجه ارسوار و عطاوار اسر خان و پنجه ارسوار و حیدر علی خان پنجه ارسوار و فقیر امشد بگ خان پنجه ارسوار و میر عجفر خان پنجه ارسوار و میر شرف الدین پاقد سوار و شیخ محمد مقصود پاقد سوار و امیر خان تو غیره نارنولیان یکنیز ارسوار و پاقد سوار و میر کاظم خان و پاقد سوار و بهادر علی خان ذر و نه تو پنجاه چیزی پاقد سوار حکم را و صلح را و بخشش و چیزیان بسیلیه و غیره پنجه ارسیان را با پنجاه پنجه ارسیاده نفع پنجی بسیلیه هر آن گرفته از عاجیه احمد برادر خود و از ماوراء صولت خیل وقت رخصت النام مزد که ایشان اگر رئیس صولت خیل را نهاده میگشند و گرنه روزے خود را بشما نهی نایم شما مت خیل را با پنجه ارسوار و قریب ده پنجه ارسیاده به نیابت خود در مرشد آیاد گذشتند بساعت سعیده با پیشیت پنجه ارسوار جرا روانه گردید و تبادل و تابع قطع منازل مع توب و تو پنجاه نهی مزد و بام مردم همراه بود و عده مزد که هر کس اول اصیولت خیل رسیده اور از دست دشمنان خواهد برد او ردک روپیه نقدیان شخص داگر صاحب رساله خواهد بود ملاوه آن دو ما هد بمرا پیش از اعام خواهی شد با قریب خان را از استحکام همراه آمد و مهابت خیل و شرق و درست قداد خیل مشور خوت فروخته خیرت لاقن بود که کند چون چاره بیود پاس سعد اوست که داشت رخصت دزیاره مهابت ابرکوهه و ریا مورچال بسته و تو پنجاه چیزه مع بمرا پیش از خود مستعد محاربه شست و بینگاهه را سره چارکه عقب شکر فرود آورد و صولت خیل را در یک رتکه که بر علاف آن چانه فیضیده بحیله دا ز رسیمان سفید بالای راچون دام بهم یافته بودند گذشتند و مغل تو رانی را اند و لش بمرا نهیه بود که هرگاهه مردم مهابت خیل دیگر رسیده بکم از شما بکار دیگار اوت نام نماید و پاقد سوار و پیاده دسته رامع نیزه باد و دور آن رتکه تعین مزد و فرموده بود که بمرا کاهه شکر مهابت خیل از دور نمایان شود شما هر یکی اسپهار امانته و خود را بر تکه نزد کنید ساخته کم کی نیزه بمرا تکه خواهید زد و بعد از آن در هر چه صرفه خود بینید خواهید مزد مهابت خیل چون متصل رسیده داعوال بین هر چال خیل شیش صولت خیل در بینگاهه شنید بعضی از افواج را میعنی ساخت ابی چهره و شر و خیل همچو امیر اضطراب و آن خیل اگر نزد در شکر مخالفت مثا پده کنید از راه دیگری غیر مقابل دشمن سبقت مزد اراده رسیده سر بینگاهه و برا آوردن صولت خیل آز قید دشمن خواهید مزد و نصف شب گذشتند با خوج رسربورچال خالف روانگشتند اول سمع رسیده میکد که بر لب دریا ایه مهابت ابرکوهه شکر با قریب خان بخورد و مثا پده کشت فوج مهابت خیل خود و مع حاره همین که خند توب و بان ازین طرف سرداره شده بینه بینه دشمن و مشریز لگردید فوج مهابت خیل دیگر شکه خود را بدریا زد و از دریا گذشتند بر شکر بلغه علی خان تاخت بخورد رسیده دیران قوس خیل بمرا پیش ایشان آمده بینگاهه گزین مزد راه فرار پمودند مصطفی خان دمیر عجفر خان که برای اسخلاق صولت خیل تعین شده بودند اراده بینگاهه مزد و همیش قدر میگردند و زدند شکر با قریب علی خان در نیم ساعت اثری بر جان نماد محمد امین خان برادر مهابت خیل که برادر زن بحقیقی میر محمد عجفر خان بود و مع اصحاب خان و دیران عجفر خان باه بیود که از بمرا پیش ایشان که زیاده از ده نفر مزد و اند پیشتر از زمیه بینگاهه رسیده جوییه صولت خیل گردیدند نوجوانی از عمله کا و ناته ملا عزیز زاده صولت خیل که قدر است نوکیه درشت رتمیک دران صولت خیل بود و شناخت حاضر آمده بسواران مزد که از دو زبان داد که نواب را در فلان رتکه مقید نمیگیرد سواران لیکه رتکه همان رتکه حرکت نمودند صریحه مائے

ستین آنار قرب شاگرد مهابت خنگ در یافته بہیت نجوس علیخان واحد بر تھے جیسا کہ نزد پیش کر فتنہ از زخم
ستان آنها کیک نفر ازان دو مغل کہ تقبل صولت خنگ ماں بکرشتہ در تھے ہمراو او شستہ بودند مقتول گشت مغل دوم جند
مغل مقتول راسپر ساختہ بالا سے خود کشید قضاڑا صولت خنگ پائیں ہر دادا وہ از اسچک جراحتات محظوظ و مصون ماند
مغل دوم رانیز اندک جراحتے رسید و دین عرصہ سواران مذکور نزد کیک بر تھے رسیدہ دام یافته بالا سے آن بر تھر را کہ
از رسیان بو و برمیده پر دو ہمارا پرداشتند صولت خنگ اصلت خان و محمد این خان و یخیرہ راشناختہ لب پیدھا و شای
آنها کشو و تحسین و گفرین شروع مزود محمد این خان از اسپ خود فرو دامدہ بولت خنگ را دلالت و تاکید بسوارشدن خود
مغل مجروح چاہکے نزدہ از بر تھے جست و بر اسپ نشستہ اسپ راغمان داد و بعزم ریان لشکر خود ملحق گردید ناشایان
متھگرشتہ بر حیثی او تھیں مزود دلیر خان از اسپ خود فرو دامدہ صولت خنگ را تر غیب پس بوارے مزود و از بر تھے بر و د
سوارش کرد چون افواج مهابت خنگ پیہ ہم متواتر میے آمد بعد آنے نے سیر محمد عقیر خان مع معدود و سے از ہمراہیان
بر فیل خود سوار در رسید محمد این خان و دلیر خان پیش آمدہ بمقدمہ بھجت تو ام صولت خنگ لشیارت رساییدند سیر محمد عقیر
مجدد ویدن پشنناختن فیل خود نشانیدہ صولت خنگ را بر ان سوز کرد و خود عقب اور خواصے ہب و ج شست از
عجاں سب قدرت کاملہ پروردگار دبو قلمو فر روزگار صولت خنگ کہ کیا عت قبل ازان منزد قتل و مایوس از جان بو و
در ساعت آخر سے صاحب اقتدار و بر فیل سوار سطافت اصناف خلائق کشتہ کرد ہا کردہ مردم از جا رسوب حبتو وجہے
او رسیدہ هر کہ می دیدہ از دو رجیں ارادت برخاک ادپ کسود و نبند کیہا بکال سزا فکنڈگے تقدیم رسایید و پسپر پیش

آرزوی نمود فسح ایک اللهم ملک الملک من تشاہ و تجزع الملک من آشاد و تنبیل
من تف و بیدنگ اخیر ایک علیک شے قدر میں خبر مہابت خبک سانیدند موجہ پیغمبر
در سید و بلازرت همچوئے خود سرور و سبسط گردید مہابت خبک آخوند هشتاق کشو وہ در بخش کشید و همچوئا سراپردا
سرت و شادیا نے بر پا گشته حکم نبواختن شادیا نه نوبت صدور یافت و صولت خبک رانجلوت فرستاده حکم صحابہ و ملاج
سردوش نمود لعبد انفراغ خلعت فاخرہ در برس پوشاکنید و بجو اہرگر ان بھاکہ عبارت اوسیچ وجیھہ مرضع مع پر کلکر و خندہ ہا
مروارید وغیرہ باشد مفرحن نمودہ بر منہ امارت لغرت و احترام نہ نیڈ و سرکر دہائے اشکر رافرمان وادار نہ در مبارکباد
پیزناشند حسب الحکم لعل آمدہ نزو افزیں لعجیھہ انعام و صدقات و نہ در بلازماں و مساکین و ارباب کھاق رسید
ذشار و اثیار سے باشکر گذار سے پروردگار بیکویل مکن و میرلو و تقدیم سانیدند و ہجان وقت خوبیے بر امی آوردن
عیال و اطفال صولت خبک از قلعہ بارہ بھائی مع سوار بھا متین گردید جماعہ که از طرف باقر علی خان حراست شان و
قلعہ دار سے می نمودند کسانیکن بیکو خدمتے و احسان بآنها نمودہ بودند با میہد عنایت و رعایت بر جا ماندند و موزیاں ایذا
رسان بخوبت پاکش و بسا در زندگی متفق و انجیز شدند مردم مستین اہل و عیال جملت خبک راجبکر فیر وزیر سے پیکر سانیدند
در خیام علیحدہ کہ بر سارے صولت خبک و حرم سر سارے او بر پا شدہ بود فرواد آور دندل خشگان فراق و مستند ان شتاق
بلاقات چدیگر سرت ماند و ختند بعد تو قفت چپر و ز مہابت خبک اسباب و سامانیکہ صولت خبک رامی با بیت و مزار و اس
بود مثل افیال و افراس و تو شک خانہ و جواہر و اسلحہ ویراق و دیگر ای تخلص کر شخصے آبان شان و فر الاصلاح سے با پرداز
خانہ خود مرحمت نمودہ کمال جاہ و حشمت روانہ مرشد آباد نمود تا ملزی خے و میہنت بنزول مقصد و رسید و بلاقات میں الدین

سراحت و سرت اندوز دهد و الله خود را که در مغار قش نهایت غور ام داشت و خود را از ذمہ مردگان سے اکاشت از نخ بجز و بیت الاخران برآورد و بلقا سامرت پیرا سے خود شمع شادمانی درشتان زندگانی شر افم و نوچون صولت جنگ حب الامر روانه مرشد آبادگر وید اکثر افواج و اسیاپ ہے مهابت جنگ بر فاقع صولت جنگ روانه مرشد آبادگشت و مهابت جنگ با جمیع سرداران پنج شش هزار سوار جریدہ مانند و صوبہ ذکوره را منتظر ہے وادہ ازان پس اراده معاودت برکز دولت خود نمود و خلص علی خان داما و حاسبے احمد را به نیابت صولت جنگ در آنچا کذاشت بعد خپر روز از اشامی لاه حب الالہ اس سفلی خان شیخ محمد موصوم پانی پی را که سردار دیرینہ معروف و بشریت و بخشی محنت سو هرود بود پہنچا صوبہ ذکور را مور مزوده چند متریں نبا بر افضل بعضی جواب و سوال ہمراه داشت بعد از تشخص نظر جمیع معاملات شیخ مرقوم را حلعت نیابت صوبہ ادولیہ داده با جمیع سوار و سپاده کہ سپراہ او خروز بود مرض فرمود و شیخ موصوم خبرست یافت و بکرت کنک نصفت کرد و مهابت جنگ سپرکنان و شکار افگنان با پنج شش هزار سوار من سراج الدله و بیگ خود را ه مرشد آبادگر فتح قلع منازل سے نمود و

ذکر اراده همیت جنگ با خراج و سیاح حجاء بجوریہ و استبدامی و رو د جماعتہ
مرسیہ در ممالک اوڈلیہ و نگالہ وغیرہ و رسیدن بمحاسک رشیدت با چهل هزار سوار دکھنے فرستاده رکھو بھے بھو سلا راجہ ناکپور کلان و رسیدن فوج ذکور چون بلا ناکما پرس مهابت جنگ سو حکمکه در حرب بحر هشہ روی خود و تدارک کمائی کہ مهابت جنگ فرمود

در چین ایام کم که صولت جنگ اسیر پنج تقدیر گردیده مهابت جنگ برخی استخلاص او و طرف کنک حرکت نمود احترام الله و بہادر همیت جنگ صوبہ دار عظیم آباد پئنہ را راده تسبیح و تقدیم ملک بجور پو قلع و قلع راجہ بورل سنگه و بالو او و دشت سنگ قوم او چین زمینداران سرکار شاه آبادگر از مدتها مقنید و متبرد بوده اندیشیں نہاد خاطر عاطر گشته تعمیر این عزم نمود را پیش از دیوان صوبہ دنیا سیت قداست و اعتقاد داشت بر والد راقم رسیده بیانیت علی خان بیان بر قرب فتحت که در خدمت همیت جنگ ملاوہ فرست بھر سانیده مرچن تمام معاملہ و اکثر زمینداران صوبہ در کمی و بخشی کل فرج بود حسد نا برده در دل کمینہ ایشان می درزید خاطر ایشان چینیت جنگ چینی نمود که مهابت علی خان بجهہ وجود و حضور عالی نیامت رعیتبار و اقتدار و سخن ایشان پذیرایی دار در زمینداران این حالت راست ناخنچه چشم امید بکرت ایشان دارند بگراہ تپیسا جماعہ بجوریہ و خراج سبارک تصمیم یافته جماد ذکوره بعد مقوی رے و یاس التبه رجوع سیدادیت علی خان خواہند نمود و ایشان بیان نام آور سے خود را غفوچرا کم و تسلیم زمیندارے آنها باننا میان غذ خواہند نمود و خباب عاملے بنا چارے پاس خاطر ایشان نموده حب الالہ اس بچل خواہند آور دزرو محنت مبالغ کشته زمینداران پیش تر بر جائے خود سلوک هستقر خواہند ماند درینصورت سلاح آنکه بخطاب افت الجمل مهابت علی خان را از حضور در تر ماید و داشت همیت جنگ ملتکس او را ناسب اراده خود داشتہ والد مرجم را حکومت و فوجدارے پر گنہ سبتوت وغیرہ ملکو کمک داده متحتما موالم آنچه ماحت و گفت که راجہ سند رنگی چون زمیندار عمدہ و ملک او اقبال بگوہستان دار دید و دن بودن شماران مملو

المیان خاطر من از نظریتی تواند شد باید که تما با استظام مطلعه ذکور و مشغول باشید تا من با دل همین ببر انجام مهام خسته کار شاه آباد و سرکار ریاست خاطر خواه خود پردازم و برادر خود مدد کے شارخان را به نیابت بختی گرای خود مقرر کرد و سهروردی من آمده والد مرحوم امتشال امر آقام نموده بکار را مور روانه گشت و مدد کے شارخان مرحوم را بهراه هیبت جنگ داده هیبت جنگ ببر در با فوج رسماً نیکه میخواست ببر کار شاه آباد رفت و استیصال جماعت بجهوپری یه جنگ گرفت و فی الحقيقة استحقاق استیصال شسته چکتر کے از سکنه ضلعه ذکوره و متعددین و مسافرن از دست بعد تقدیم ایذا و اضرار آنها مخنوذ میماند و شرح اخواصه طلب و آزار شان که لغزاً و عجزه میرس بید طول بسیار که میخواهد ملاصمه زمینه اران ذکور بعد معاصره مدید و چندین جنگ از تعلق اینها بقهر و غلبه اخراج نموده ملک رامصفا و سخساخت و استماله رعایا پرداخته سعی در آبادانه پرگشته باشے آنچه میتواند درین عرصه روشن خان ترا ہے از فرقه افغانستان که از سردار قدیم اقوام خود و در صوبه عظیم آباد آباد و از مدتها صاحب نام و نشان بود و از مدلت حکومت سرکار شاه آباد داشت و باز زمینه اران آنچا ہم با قدر او وهم با تحداد و وداد میگذرانید اخراج زمینه اران آنجا و استیصال آنها را چنانچه مکنون خاطر هیبت جنگ بود و نظر پرقدامت ریاست آنها دران پیار و اتفاق آنها با راجه ہا و مقتدیان قرب و جوار تقدیر و انسانیت با هیبت جنگ کر در مجلس مستعد وہ لطفی و لیتوخوا ہے با خان مختلف استغفار از زمینه اران آنجا و ترغیب معامله آنها و طلبیدن و مشمول عوطف فرمودن میتواند در اهتمام است از اخراج روشن خان میتوح بود چون این امور نا ملایم طبع هیبت جنگ بود و زیر وزر از نز جاری و خاطر شش از طرف آنها با روشن خان میتوح بود و آخر بار افغان مرقوم درین حصول و مبالغه افزوده بعضی کلمات که ملایم طبع هیبت جنگ نمود گفتند شروع نمود چنانچہ روزی سے جبارت نموده گفت که صاحب ہنوز طفلت و او صلح روزگار و انقلاب لیل و نهار نماید و ملتات را باید شیند والا ثمره شایسته شخواهند دیده هیبت جنگ را این سخن بگزیر کر آمدہ فاصد کشتن او گردید و میر قدرت است حلقت شاه شکر اسرار قادر سے را که از جمله جماعت داران و صد صاحب حراسی بود حسن بیگ خان را کل عدو دار مونگیر در اوقات سابقہ و درین زمان ہم داشت براین کارکماشت روزی سے روشن خان بستور معمود و جنیه و یوان عالم برای سمجھاو سلام هیبت جنگ وقت عصر آمدہ نشست بہر دوکس ذکور آمدہ کارش راتام ساخته روشن خان بسب فریجی از جای خود جنبیدن نمی توانست ہمان قسم شسته برآه آخزت رفت و درین اسفار و حروب مدد کے شارخان عم عالی ہم را تم که در صفات حمیده و شیم پسندیده یگانہ روزگار و جوان سخیه و ہوشیار بود جراحتها کے نمایان و خدمتمنایی لائق بخوبی ساخته میور و اشخاص بسیار و منظور نظر هیبت جنگ کردید و هیبت جنگ بعد هسته مفاوضه استیصال از والد قصر خلوت خدمت بختی گرے اصلتہ بید کے شارخان مع فیلم اسپ و شمشیر و دیگر عطا یا صریحت فرموده برفاقت خود بگزیده قابو و نیمات مهر پائی و پاس خاطر شم میخیزد و پیدا شست و پر جمیع رفقاء خود تفویق میدادا و اگر در میح آن عمر گرامی قدم خویش رود و سخن اطبلوں اینجا مدوپ باشد که محول برخلاف و تصنیع گرد و در حقیقت شناسے و فروتنے و توافق و صد احتمام و احسان و انعمام با اقربیا و اقوام بد و نیست و آداب و خلاق و دوفا و صروت و شجاعت و فتوت و حسن بیان و تالیف قلوب هر دن و پاس آشنایی و داد و با وجود کمال شجاعت و خیرت و رہنمایت تخلی و برد بار سے بود الهم ان غفران لذات والد مرحوم حسب الامر بکار را مور پرداخته براے افزایش نام و نشان خود بالاتفاق راجه سندس نگر و راجه جنگ شن را که زمینه ار بلانوون و دیگر زمینه اران سرس کشتبه و چرگانو ان وغیره باراده تشریف ارم گذره و تادیب زمینه ار آنجا که آمدہ

از پنهان کوہستان بود و مترکے از حکام و اقراں در انجا سلطنه نصف نموده فلکه چهار آگه بر سر دره گوه در راه رام گذه
و اقتصت بمحابه نمود بعد ازان که قلعه مذکوره مفتوح گردید و بر اصل چند پیشتر ازان مکان نصفت واقع شد و از زید و بست انجا
انقدر غمیز احمد خبرداران عتمد آگئے و ادند که رکھوبه بجهاد اسپیت پر دهان خود را که بجا سکر پیش نالم دارد با چهل هزار سوار
مریضه پیغمبر مملکت بنگاله تعین نموده مرخص گردانید غیریب فوج مذکور از همین راه کوہستان گذشتند بطرف بنگاله خواهد رفت
و الد رحوم خیرخدا کور را بی که و کاست بیست جنگ معروضه اشت چیزیت جنگ عرضه والد راجبیه در خط و خود چیزیه پیش
مهابت جنگ فرستاده مهابت جنگ این هعن رامحمد داشته خیان اتفاق آتی با این خبر نه نمود و در جواب نوشت که شما بمحابه
کار خود نمایید هرگاه مریضه این طرفه باید تنبیه و تدارکش چنانچه باید عمل خواهید آمد چون جواب مهابت جنگ از نوشتند چیزیت جنگ
بوالدقیر معلوم گردید در آن وقت چنان فوجیه سهراهند اشت که انداد طرق عبور مریضه تو اند نمود و بصلاح رفع و خیر طلبان
نمایه از کوہستان بزیر آمده بجا کے مناسب اقامت گزید و مریضه بعد خیز روز رسیده جلوی نیز بیست چیزیه و مور بمعنی
شتافت در نواحی مید فی پوره نور و بروز نمود مهابت جنگ چنانچه سبق ذکر یافتن باقلیل فوجیه که زیاده بزیج شش
پیکه روسوار بیو و تفریج کنان و صید افگنان بخاطر جمع بزیشید آباده آمد در پیشتر لان نزدیک بسید فی پوریکه از عمال معمدو
ظریز نماییکه مهابت جنگ در تهیه لانا ز بود خبر در مریضه در نواحی مذکور پیشیت کرد و هر سه لشکر رسانید و معروضه اشت که بعده
پیش از چهل هزار سوار نزدیک رسیده فرد اشام یا پس فرد اصبع طلیبه انکرا و نمودار خواهد شد چون دولت خواه را اطلاع
هزار بود و معروضه اشت مهابت جنگ با آنکه فوج بسیار کمی سهراهند ادبد مطلق اندیشه را بخاطر راه نداده فورآ در جواب گفت که
این کافران را در کدام جا باید زد و خصیکه این خبر مهابت جنگ رسانیده پیش فقیر قسم یادگرد از احوال استقلال مهابت جنگ
نقی نمود که من هلا از تشویش برخبره هم نیافتد نهایت تبعیب از فرد و دیگر که استقلال او دازم *

ذکر رسیدن هر سه بزمیت جنگ و سواریکه درین ستیز و اوینز روای داد

منفصل این بجز اینکه رکھوبه بجهاد این عمر راجه ساپه که از سرداران عده مریضه مکاسد از صوبه برآر بود و دارالملک از ناگپور
کلان بست نیا بر منعف از کان سلطنت یا استر غیب آصفیه امقدام تیغه مملکت بنگاله در صورت غلبه نام والا اخذ چهارم صدر حاصل
که پچوچه مشهور و در تمام مملکت سپید راچ گشته بنگاله ازین قسم آفات حفظ بود بجا سکر پیش مدارالمهام سرکار خود را بسیار
بیست و پنجم هزار سوار که شهرت چهل هزار سوار را داشت فرستاد و چنانچه سبق ذکر یافتن تدبیریز احتمت و مخالفت او از در راه
کوہستان بعمل نیامد بجا سکر نذکور از جبال کلک راه نیافتدند بطرف دره چیزیه که بیشتر نزدیک غرب بمرشدان آباد است
مشتوب گشت و این خبر و نظر جیکر مسموع مهابت جنگ گردید و چون بسیار کم نزل رسیده خبر عبور مریضه از دره چیزیه و دره
او قریب به حد بجز دوان متحقق گردید ازین جهت که حکم بر طرف سپاه نموده بود و اکثریت از ملازمان هم گبان آنکه در راه
شور نشسته بزمیت سهراه مولت جنگ بمرشدان باد رفتند بودند زیاده از سه چار هزار سوار و چار پنج هزار بیاند و برق اند لذر سهراه
نمایا بیش قصبه بردوان که در گذشت غلات و دقوص معموریه برسانیده گذشت بنگاله توقی دارد مسکن خود قرار داده مقبره نمود
که قصبه نذکوره تصلی بباشد لشکر گذشتند برع نحالحت پردازد باین اراده از مبارک منزل کوچ کرد و نزد دوم محل برد و این بخوض
صد و دو لشکر گذشت و مریضه بهم متعارن این حال رسیده اکثریت از آباده نهایه نذکور را آتش داد و بعینه مخزن طمامند

در مکان مذکور از طرفین چنگهاست سیکل رویداده نهاد خود معاودت میشد و زین صحن از اشتها رشیعت و آپنے
مهابت چنگ و مشاہدہ جبارت دلادر بے افواج و سردار بجا کفر است که اگر خیزی به عنوان محاذات پست
آید و قشم شمار و دهان اند تقلیل قیامت نموده معاودت ناید نیا برین پیغام فرساید که چون از راه دور رخاق سفر
شیده کتاب انجار سیده ایم اگر مبلغ ده لک روپیه برسم صیافت غایت شود پرسی کردم مطلع در حضور نواب
غیرش و مشوره مصطفی خان که بهشیه خواهان چنگ و جدا نباشد تر فیکه حال خود و کل فرقه سپاه بود پیش از نیافرته
چواب صفات باستقدام و تنهی مفاتیح یافته چون حنبد روز برین و تیره گذشت و اینچه مرکوز خاطر مهابت چنگ بود و نهور
نمی یافت مهابت چنگ قاصد گشت که زوائد اسباب مثل ارابه و رتخه و جمیع باربردار و هسباب و یار و نیمه و لشکر گاه
گذشت جریده برسد مریمہ بانازد و دو دازنهاد شان برآرد باین چیال اول صبح سواری فرموده قدیمن نمود که از مردم
بیگناه داردو با احوال و اتفاق احمد سامعیلی بفوج نشود اما مردم ارد و از خوف مریمہ ممتنع نگشته بیله اختیار خود را داخل
خون کردند چون اند که از راه طشد و مسکر دو رفاقت افواج مریمہ از چار سو هجوم آورده و شروع بیوش و حملات شد
و عرصه دار و گیرگرم گردیده از طرفین کشش و کوشش بجهور آمد که گرفت چنانچه مصاحب خان اپر کلان عمر خان که چون
بانام و نشان داد بر وسیع خانه ایان خود بود پاکی مفرد ایان مرد ایان مرد آزماف شد و ترد واقع لائق بجهور
رسایید و درین میدان گشتگر دید و بین و تحریر قلع مسافت بیست چنگه مریمہ میشد تما انکه وقت بحضور سید و شمشیر خان
و مصطفی خان و سردار خان و رحیم خان که پشت مهابت چنگ بجرات شان توی بود میلا دست و جانفشاری که باید بجهور
نرسیده مهابت چنگ تحریر و خبردار گشت که سردار ایان مذکور بامن سرگران داراده آنها فرع دیگر است و چون لشکر گاه مهابت
دور افتاده و فرودگاهه مریمہ دور تر بود دید که نیار ایان رسیدن بمسکر خود است و نه مجال تاختن بدار و دسته مریمہ نهاده
در جاییکه رسیده بود و بحسب اتفاق آن زمین خاک نایاب که داشت و بسبب بارش بگل ولاگشته بود و محل اقامت اند است و
غیر چار پنج پاکی و چینه مختصر سفری برای مهابت چنگ نانده بود خیمه مذکور را بر سر بلند سر بشیش هفت کرد و هی بود دن
زند و اسباب و متعهه تما می لشکر دران روزانگارت رفت و عقب بانده بانه فوج نیز بجهروح و متفوق و بعضی سالم و صحیح داده
با طراف شدند و فوج گیله هراه مهابت چنگ نانده بود و بینیت بجموعه حضور فوج مریمہ گردیده تاشام مراغه حملات عساکر
دشمن نموده بشیجاییکه بودند نزول گزیدند و دران شب نونه شوریوم الفشور در اصحاب مهابت چنگ ہویدا و آشوب
قیامت دران انقلاب پیدا بود و مصطفی خان و شمشیر خان و سردار خان و اکثر از افغانستان بجندهین جهات آزاده خلطر
دول افسرده بودند نیا برین و تیز کناره جوئی نموده آثار جانفشاری از زیما بجهور نی رسیده از جلد و جو از زده
یکی اگر دو سه یار و در حروی که در دست مهابت چنگ نگهداشت افواج میکرد و بعد اتفاق چنگ هر دم نونکیده است
را بر طرفت می نمود و این امر خلاف مرضی سپاه بود و درین چنگ که بجهرا استخلاص صولت چنگ میرفت مصطفی خان اکنام
نمود که کمر را خواج بیواعید و دلاسا ملازم فرموده بعد رفع احتیاج بطریقت می ناید و زین صورت اتفاقاں بسیاری
با مردم عائد و برادران و رفقا آزاده می شوند این یار امید واریم که خلافت عهد و پیمان بعمل نیاید مهابت چنگ
نیا بر دلخواه سپاه تسلیم مصطفی خان و دیگران نموده و عده کرد که این بارچنین شخواه است و بعد خلاصه صولت چنگ
و خفر را فتن برباقر علی خان باز میدستور نو ملازمان را بر طرفت نموده و موجب دل شکنی فرقه سپاه عموماً و بعضی مصلحتی نیان

دو گیر افغانان گردید و الحق که راجی عمل از خس اخلاق و فعل اکثر مصالح و فاق و اتفاق بہت حاصل شد و میان ما نهایت اقبح باشد اقوال اینها خصوص و عده و عیده خال از صدق گاپیست نباشد تا در دل ایبل علیکه کل خلاف و قبح و قرش بشیر و مرمی را پیش داده اند و همین ایام هیبت جنگ ناخشم عظیم آباد که کسین برادر زاده و داما و مهابت جنگ پدر را جلد و بود و در جنگ و تغیر بیوچ پر روشن خان افغان را که فوجدار سرکار شاه آباد و برجوچپریه ماکم بود ببسیل تعقیر بے ناق کیشت خان پیغمبر در پیان احوال چهیت جنگ هر قوم گشت و امر نگذور نهایت باعث آن دسگ خاطر کارے جمیع افغانستان بل کل هلازان کرد و درستی این عمل از غایبیت نمور حاجت بیان ندار و سویم آنکه راجه مور بینج سپنگام عبور شکر مهابت جنگ بیرون گفت که کردید و درستی این صولت جنگ از جنگ باقر علی خان ذهابا و ایا با خیر گهیما کرد و با مهابت جنگ افغان و شفاق در زیده بود و با نیا بر استخراج مصروفت باقی علی خان ذهابا و ایا با خیر گهیما کرد و با مهابت جنگ افغان و شفاق در زیده بود و با باقر علی خان راه و داد و تحداد مسلوک داشت مهابت جنگ تنبیه و گوشمال او را جازم بود راجه نگذکو توسل بینج خان جسته راه سلامت خود منحصر در نیفیورت داشت مهابت جنگ مقتضات مصطفی خان را اصناف نکرده بینج دار و مرتب میگیرد راه و چون میدانست که مصطفی خان طرف اور در دل دارد مخفی از و بمیر محمد حبیر خان گفتة بود که بزرگوار راجه بود در دولت سر اسد شما با اتفاق همراه این خود حاضر گشته قبل از ان که افشا شد که را زشود کار او را تمام نماید تا آنکه راجه نگذکو رجا روزنا چاره نداشته باشد آمدن بمحض نمود و بعد از آن که اذن یافت با جمعیت خود با استلام در دولت شتابفت میر محمد حبیر خان خبر آمد آمد اشتبه با اتفاق خود مسلح گشته حاضر آمد و بمیر رسیدن راجه مردم میر محمد حبیر خان او را در میان گرفته کارش نام ساخته و همراهیش را پس که هر جایی شکار خود نهاده غارت نمود و افواج مهابت جنگ در لعنه از مالک او در آمد نسب و اسراب فراط نفوذ این کار بهم موجب ملال خاطر مصطفی خان گردیده علاده آن هر دو که در تماشته بود که بینگاهمه صرهش روی نمود و مصطفی خان بلکه سار افواج و افغان وقت قابو یافته شفاق و نفاق خود را اند که خا هر و بله پر دیگه ایشان شروع نمودند مهابت جنگ از مشاهده احوال سپاه خصوص نفاق و سرگار فی مصطفی خان که اعظم فرقا و رئیس جماعه افغانه بود و اکثر افواج او از این قوم در کار خود تغیر نمود و چاره بیشتر نمیدید و مریضه دران میدان مهابت جنگ ایام مردم همراه بیست هزار نیز از سرداران لشکر خود حوال نمود تا هر کسی مذاکره با افغان طرف مقابل خود بوده از عبور و مرو رشکریان مهابت خبر و از مانع وصول مدد و اخیاس مکولات باشد مهابت جنگ نیا بر قارو طلبی ودفع الوقت راه جواب و سوال مصالح با مریضه کشوده میر خیر اقتدار نام را که بخشش راجه برد و این دار متوطین ملک دکمن بود بسیارت مقرر نموده به بحاسکر نیزت پیغام صلح فرستاد نیزت نذکر که تا نه متاع اردو بغارت برد و احوال مهابت جنگ را بجهورت نذکور مشاهده نموده جواب داد که الحال طاقت محاربه در فوج شما مفقود و تماشی شکر شما مخصوص من سه مصالح چه معنی دارد لیکن چون شما در عدد اسرائیل میزند و تسان محسوب میشوند اگر سنجات ازین محلکه مرکوز خاطر باشد کی کرو و روپیه نقد و تماشی افیال شکر تسلیم نمایید تا دست از اصرار شما برداشته برای رفت و مرشد آباد و مراحت نه نایم راجه جانش که رام که دیوان تن و مهابت شکر بر رشته سپاه و معتقد و لخواه برو و مهتابا پدید آنکه روزگذشته فتو رعیتی میشکر رسیده قریب بجهه هزار سوار من حیث بجهوع دور کتاب انداز آنها هم اکثریت نیا بر اضطرار احوال و میمیت بحال تقدیم پیوستن بعینیم دارند جواب به باسکر شنیمه از راه حسین عتیقهت صر و ض و داشت که غلچشم با فرات رسیده و قلیل مردم میکند در کتاب حاصل اند بدیر یافت این احوال داعیه سوا صفت پنهانی دارند و دین صورت اصلاح دولت آنکه گفتة بجاسکر پیشی یابد افیال در بیکله رتبه ندار و بیگله

دریں خانہ موجود و باز ہمے قوانین درسید و درخوازہ عاشرہ پاد شاہتے چل لک روپیہ موجود است گل روسیہ موج داشت گل روسیہ رائے بہ صورت سراجام دادہ میر سانم مہابت جنگ بمقابلہ اسے فیرت و شجاعت ازین دلالت میباشد زده نایت ہستگات ازین امر نمود و فرمود که تازمہ ام بین سخن دلت و ایامت راضی خواہم شد افواہ شنیدنے باین ٹقیا سے مفرود محاربہ و مقابله نموده احمد ام انتلوب خواہم نمود زیر یکہ بین خفت بدشمن داده آید چہ خوبی دارند اشارہ اندھہ قیاسے بعد شمع و ظفر بدستان معاcond و رفقا سے معاون که درین مسید ان سردازها و ادشجاعت و چاقشانے فرد میند و لک روپیہ انعام خواہم نمود بہ صورت اکن روز را بشام رسائیدہ چون پرہ مسیاہ شب مال را فروگرفت اکبر سے ازماں لے اردو و جمعیت ازیلے سروپا یان لشکر تعباریت پر خاستہ را ڈکر میر سہیہ گرفتند وغیرہ زبانی داران مشهور و اعزہ روشناس دنداد و عاظم رضا دیکر کے نام چون میر خیر افغان نمذکور را آمد و رفت کم ربع آمد دیکر ان ہم نکل کار خود افتاب دہ بہر کے راستے بہر سانید میر حبیب ہم با بعضی از روسلے مرہٹہ بعلت نفا قیکہ باہم بابت جنگ داشت ساختہ قاصد بود کہ فرضت یافته بایہما پیوند دو میر سہیہ ہا وقت شام نشان دہم دوار و بروے لکھ مخصوص بابت جنگ برپا کر ده مذا در داد نمذکور کہ ہر کو زیر این نشان آید از قتل و غارت مخون خواہم بود و باستماع این مذا و مشاہدہ علم امان بے غیر تان جانی از حیا بحیله و نز و میر از رشت کر برآمدہ خود را بیان نیان میر سانید نہ تا انکہ میر سہیہ در این طبق نموده غارت کر دند و بہ طبیفہ نیسی آن راہ مسد و گشت مہابت جنگ در چارہ کار بجهات نمذکورہ خود را عاجز دیدہ ناچار تن بیک خود داد و شیخی تباہی خدمگار و مشعاع سراج الدولہ را بہر کر فتحہ بخوبیہ مصلحت خان رفت و گفت برای این تباہی کفتن بہ مصلحت خان مشاہدہ این حال نموده حیران گشت و بخاتہ دریکے باز دوسری خوبی خود بابت جنگ را برداشت نمی دوست نمود کہ چہ مکرم شود و میر بابت جنگ گفت کہ بشنوید مصلحت خان جیوان نیاز جان عزیز تر چیزے نی باشد و مرا حاصل تھے پیش آمدہ است که درین وقت پیش من سهل تام کر ده خود را از قشویات غانع سازید و اگر حقوق مراد رخاطر جا سے داده از بعضی قصورات کر لجیل آمدہ بکشید در گذرید و دارادہ رفاقت و امانت من نموده تجدید عہود و مواثیق کی بے نامید من بخاطر جمع متوجه تدارک میر سہیہ گردیدہ ہر چہ از دست برآید و بالقوہ من باشد لجیل آرم مصلحت خان در جواب گفت کہ این سخن را من تھا جواب نمی تو انگم گفت سرکار سراج الدولہ کر عزیز تر از جان من است تھا پیش شنا حاضر کار من بسیار و تا ابیر دو را زکار نمایم و اینکہ من بع مراجعت کر عزیز تر از جان من است تھا پیش شنا حاضر کار من در سکون نمذکور د مردم شنیدہ خاموش مانند نہ مصلحت خان جمیع افغانستہ را بخاطر ساختہ گفت کہ برادران چرا جواب در سکون نمذکور د مردم شنیدہ خاموش مانند نہ مصلحت خان جمیع افغانستہ را بخاطر ساختہ گفت کہ برادران چرا جواب من سریدا بخچہ در فاطر دارید مطاہرہ میر شمسیر خان و سردار خان وغیرہ جماعہ داران اتفاقاں را حضور نمود چون جمع شنا گبیویں جواب باہم ہانت مصلحت خان گفت یاران تا حال ما را در فاطر انجام بود بود و الحال خود سردار جان من داشت قد مولی ہفتہ است را مرا برین مریت و قوت شار جان و آبروے مہابت جنگ و عیال و اغفال اوست بلکہ دین

تا سلطنت فرانز زنده باشد سرخوردا و ایستاد نعل اسپ از ناسبے علام مهابت خنگ میداند و مشهور است که یا تعاقب چل شیر سلطنتی مسخر نمایند و مردم خود را سه هزار کرس متجاز می‌نمایند و برد لی سخورد راه وادن کمال نامزدیست لبون الی ای اعدا خنگ کرد و انشاد ایش تعاویل غالب نمایند آنهم شاص اصحاب این سه هزار کرس می‌گذران باستماع کلام مصلطف خان چون داشت او گرددید و راس نه رفاقت مهابت خنگ بهد را فشار آمد و مصلطف خان چون چه را ایا بنا تخت خیر نمود چون حسیب الاشعار بجهل آمد مهابت خنگ تو شوال خجیه نخود برگشته سخا طریح آسود و صبح فلام ملی خان را که ببابق دیوان خالصه عظیم آباد و متقرب و نزیم مهابت خنگ مرد عده بپوشیار بود و نیزش پوست علی خان بدایا دے علام الدوله سرفراز خان اختصاص داشت و با مصلطف خان راه متعاد می‌پسند و نجائز او فرستاد تا غایبانه از گفتگوی او آنچه استنباط نماید آمده ظاهر ساز و علام ملی خان نجائز مصلطف خان آمده ساعتی چند با خلاطه گذرانید و دین عرصه آدم شمشیر خان آمده پیغام داد که بوجیب سند و بیت سابق شان باکه از مریم خواسته بودیم امر ذریس می‌آیند و دین باب مرضی شما الحال چیزی مصلطف خان گفتگوی اش برآمده فرمود که بپرکه زاده افغانست بیهین قرار خواهد بود فلام ملی خان بعد هم این کلیت برخاست و بسبی کم و کاست نجابت مهابت خنگ رسیده ظاهر شد مهابت خنگ را اصحاب این مقال درسته قلال افزوده تهیه مقابله تضمیم بافت الحق و حضن اوقات ببرگاه از رفیق تقدیر سعید چنین سخنان سمع و تلقین شود موجب کمال اشرار بناه طریح باز و با دیوارت میگرد و چون نباشد بینگه، لقریب یافت مصلحت آن شد که بپرشد آباد باید رسید و پر و بال خود آراسته بده افعیه امداد ایشی و شید چوں باز شام شد مریم شد مهابت تو پر را که در غار است اول بدرست او افیا ده بود ببر ختنی نصب نموده گله ها بشکر مهابت خنگ هیرخیت و بانها هم سر میداد ازین مرجب شور شام شب در شکر بود ختنی آنکه چند دیوان راجه برده ایان قریب بصحیح گرخیته راه خانه آقا شد خود گرفت دین این از جهات اربعه مریم بیرون شد او رد و مهابت خنگ بر زیل خود سوار شده متوجه دفع اعاده گشت چون مریم باغش برشکر ریخت فرست ترتیب فوج عیسی نگشته سر شسته اجلاح بر هم خورد و مردم مریم شد و خل فوج مهابت خنگ شدند و دین گیر و دار سیر جیب عده آلتوقت در سواری نمود و فوج مریم با در رسیده بعد ازان که دو سه زخم شمشیر بر داشته بود دیگر مریم گردیده شجاعه نذکوره پیوست دران روز حیدر علی خان داروغه تو پنجانه دستی مهابت خنگ کمال دلاور که و جان فشانی تقدیم رسانیده جماعت بسیاری را از مریم شجاعه شکار ہلک امداخت و مصلطف خان و شمشیر خان و سرخوردا رفان و زخم خان و غیرہم مباربات مردانه از دهام و جمعیت مریم را در هم شکسته در دوساری از مریم هرب دست شجاعان نصرت شان دیده و اکثر مردم خود را مجرم و مقتول طاحنه نموده بیرون شکر که از چار سویه امداد خود موقوف کرد و خود را جمع نموده لطرف ساقه کنک که متوجه شدند و فوج بر هم خورد و مهابت خنگ نظر گشته بیانات مجرموں خنگ کنان بطرف کشوه روان شد دران روز بقیه بباب و متاع لشکر تباراچ مریم رفتہ از زاده بلکه از خود ریات شل ماکولات و بلبوسات و مرکوب بیچ نمایند و سه هزار کرس اسپ سپه و مدد دے ای سواری فیلان پنج شش هزار بیلیه برق امداد پیاده خنگ کنان طبیعت نمود و فوج مریم از هر چار طرف دلیرانه کوششها نموده بیرون شکر مهابت خنگ که طیل تجھیت بود حملہ بازیست و متواتر و بیرون شهادتی پلے در پلے امداد و رفاقت بیانات آغا و سرداران خود مستقر بود و بد فیض آنهاست پرداختند و فوج اوقاع کرد امداد مردمی و مردمی کلکے داده و استھانی راه نمی‌پسند و نمی‌چون شام میشتد تا لایا پلے را انتخاب کرد و بزمین مرتفع کرد و زملا بھائیے باشند و در راه گنگ کرد

اجنگ نامت ہے ہنوراں پا مسید قراب سے حد و حساب ساختہ اندر فرو دستے آمدند سائے خیر از سما و استرسے خیر از ارض غیر از ارض
غربا و اخنيا پسر نے شد و اخونج مر چہرہ گردش کر مهاابت جنگ بمقاصد قریب کہ گلکہ جزء ائمہ باجائزہ محب و کشته نزل ہیکنید
چون خمینہ و بار بار روز اول بغارت رفتہ احمد سار امسایہ و جنس ماکول میسر بزود و مرسیہ دمات گرد و نواحی حرا و دہنر نزل
نادہ دہ کرده از خوار سو سوچہ و تاختہ اثر آباد سے وہ خناس غلہ باسته نیگذشت ازین حبیت حرسیع عظیم بر شکر یاں جنگ
و جمع رو ساب سے عسکر و اہل بازار گذشتہ امین زندگے و فیروز سے کسی رانمازد و بیسب فاقہ نا کے پی در پی تابع طلاق
هم در سگ و پی سپہ چکس چنپہ ان باسته بیو دواز منیں ماکول بیر کار بای توسع در شبائر و زسے و قرقہ از اوقات لعید ریکہ
سند حق تو اندیشہ میسر می امدو سائر الناس با کل ساق درخت مو زو ماند آن شکم خود را پر میکر وند چنانچہ از نظر بر علیخان
مرحوم اپر فلام ملی خان مغفور طاہر شد کہ در سہ روز بعد رسیدن بکبوہ مکروز قریب سے پاؤ کچھ سے میسر آمد کہ سپت عکس
در ان شرکیں بودند و روز دیگر سپت عدد شکر پارہ کہ نوعی از حلوبیات است کہ سن اقوت لاکیوت گشت روز سوم قریب
پنجم آنگر کباب گوشت کا و د چنگس در خوردان آن مشارکت نمودند و رہیں مسفر کہ از بیرداں میرشد آباد سے آمدند افعی
مرسیہ بسب غذان توب و رہیکلہ ہمراہ شکر مهاابت جنگ بمقاصد قریب کہ گلکہ جزء ائمہ باجائزہ سدا حاط نموده فردی امد
روز سے مصلحتی خان اش کر مرسیہ را متصل بفروع دگاه خود دیدہ از سر غنیط و غیرت باہر اہیان گفت کہ جمیت اسلام حلا و
اغفار اچے بلازدہ ہت کہ شمار و معمقتو راجمہ و اجلاف کہنیان گردیدہ بجروح و هنلت بلک مشیوید و گاہے بہیت
محبوبے دل ببرگ ندادہ این کافران را از پیش رو برخیداری بہر اہیان اولکہ اکثر افغان و شجاعان قوم بودہ اند ازین سجن
تفصیل گشتہ در جواب گفتند کہ شمار کیں و مسرد و بیڑ بہرچے لعل آریہ ماہم رفیق و شرکیم مصلحتی خان بہر اہیان را درین هنر خانم
یافته سپر و خشیز در دست خود گرفت و بہر اہیان اش نیز سین ہیات اول آہستہ آہستہ بطور تماشائیان پیش رفتند و مرسیہ
کی رفع مهاابت جنگ گمان این جرأت نداشت غافل یقین طعام مشغول و فارغ البال عارسے از لباس و سلاح پارام بود
چون مصلحتی خان مع بہر اہیان اندک نزد کیک رسید کیمیہ ششیر ہاکشیدہ برس را نہار بخت و خون آن تکبیر ان مغور
انجک معرکہ آسیخت اکثرے از مرسیہ مقتول ولعیت ایسیت مفترض الاحوال ماکولات وغیرہ احوال و احوال بجا کلذہ
گر خشند بہر اہیان مصلحتی خان این غلبہ نایا ان را مقتول شفرده از ماکولات انچہ ممکن بود برداشتہ بشکر خود معاورت
نمودند و گیر شکر یا ان نیز فر صحت یافہ اچہ تو انتند آور دند و بعد از دو سه روز بجهن کسان را قوتی میسر آمد و مرسیہ فرب
دست مصلحتی خان دیدہ دیگر نزدیک تر فروع دنے کے آمد مهاابت جنگ بجا لئے کہ تذکر شدہ ہدیتیہ کوچ می نمود تا خود را
بکبوہ رساند و رسیکے از منازل اول صبح کہ مهاابت جنگ بالشکر خود سوار شد قبل از ائمہ شکر بہم پیوند و لعنتہ مر چہرہ بسی
وج مهاابت جنگ بخت و بہر کہ بہر جا بود اور اور سیان گفت بہر کیکے در نہایت اضطرار لاعلچ و ناچار بہدا غنہ و سخنان
مقابل خود مشحال ورزیدہ می تو انت کہ خبر دیگرے بگیر دیا مدد و مهاابت جنگ پر دار دار انجا کہ مانع خذیلے ناصر و
معین آن شکر پو و و فیل از دن کہ پیش رو سے مهاابت جنگ بودند القاتاً در خروم آنہا زخمیں بود کہ بان بان
می نمودند و دران وقت آن بہر و و فیل لفڑیان قهر مان تقدیر سیان زخمیں کہ در خروم شان بود شروع بزد و سواران
مرسیہ کے دو درج مهاابت جنگ را حاط و اشتند نموده بہر کہ زدن باخکش بیار کر دند از پیدی آمدن این رستخیز مر چہرہ بیا
دور مهاابت جنگ را خرب الاحوال رو گیر پیز ندادہ دستے در عرصہ و فرستے میگشت و ملازمان مهاابت جنگ بد و میل

سوارے از فرازهم آمد و بر سر دیگر مرتبه با که بعضی از سرداران نشکر مهابت چنگ را احاطه و هشتمانه پور شے بعل آمدانیم کرینه همیت افزود و همین قسم مرتبه هارا که درین نشکر و خلیگ شسته بزر و وزیر مشغول بوزند پیروان نمودند و باز تیاره بھوت اجتماع در ترتیب نشکر مهابت چنگ رویداده بعادت معهوده همیت میسر آمد بلطف آنکه در زمانیت مشقت راهه پیچیده و در پیش نزد خطرات علیم دخوت دیم عارض گشته از نصرت آنکه در عرصه غیر معمود چنگان خصم چنانی قصبه کمکه که دو منزل از مرشد آباد و بطرف جنوب و خست این بناست الی مع اخیر رسیده دزور و دکوه اهل مجاعت گمان آنکه عمله راجه افراوانی هر نوع ازان بیش بوقور و خوب میبور خواهی کشت خود را تجعل همانیتی لما قبل از دور و آنها مرتبه بآن قریب رسیده تاخت و تاریخ رفیقی نمودند و خدا نعله که بر داشتن مستعد بود اتش کشیدند با این حال حیوان و بیان که بعد فاقه های بسیار رسیده بود نفع غلات بوجنه سازنها را غیر مترقب بشرده بکار سر دند و مهابت چنگ محل اقامات در کوش و اندخته بجا بهی احمد و شهامت چنگ و ریا خان خانه خانه و حراست نوشتہ صولت چنگ رامع غلات و دیگر ضروریات طلب فرموداول خود دست شهامت چنگ بوقت خانه و حابیه احمد و جمیع منتسبان در دهان از احوال مهابت چنگ بدلی خبر را از سلاسته او و همراهیانش نایمید و بایکس بودند بعد چند سال خبر سلاستش یافته از بارگاه حافظ حقیقی که جامع المتفقین است نافیت درود او رامع اخیر سائل و داعی بوده صولت چنگ رامع فوج و توپخانه دیگر رسانیکه ضرور بود با ذخایر اجای من عمله مرضی نمودند که بلک مهابت چنگ پر جا که پادشاهی مهابت چنگ مع فوج شایسته د استقدام بایسته د از دقه و افزای مرشد آباد کوچ نموده بعد چند روز در منزل نذکور بآمیخته چنگ و همراهیانش فوج بعد از شدت که مظنون و متفسر بیو و ملاحظه نموده سعدیات نشکر و نیاز بدرگاه کریم کار ساز سبد و فواز تبعیدیم رسانیدند و از اطراف و جوابه ذخایر غلات رسیده بمحی صدم میگیریم انجام میداران باز مغز و سر افزای با فوج و سامان شایان در کوش و اقامات نموده پاسن و امان بود و بحاسک شبا بر قرب ایام برسکاں و ضریبستی که از نشکریان مهابت چنگ باید ویده بود اقامات خود را در حملکت بنگاهه و شواره داشت از راه بسیار جمیع مازم دیار خود گردید میر حبیب سیا بر شدت عداویکه با مهابت چنگ داشت مان معاودت او شسته شکل شد که اگر من خود بیست آوردن زراست چند هزار سوار همراه من و همیت تا برشدا باه رفت چون شهر بیهی حصان را و مهابت چنگ در کوش که شخچه چنگت سیمچه بعیره باسل ف نارت کرده مال و افریزے برای شما آرم هماسکر بد لالت میر حبیب کار فرماسته چند هزار سوار خوش اسیه همراه او داد و مهابت چنگ براین معنی و قوت یافته چون احوال مرشد آباد چاچه بود میدانست و از شهامت چنگ و دیگران امید خناخت و حراست آنچاذاشت مصائب نزوح خویش داشتہ با میغار شتابفت افواج مرتبه قبل او و دیگر روز خود را رسانیده نارت کو ٹخنچه چنگت سیمچه را نسبت العین خود ساخت و قریب بشه کک روپیه نقد و اند کے از بیش بخارت برد و دلیلیتی مخلات شهر نزدیت منود و میر حبیب بسادر خود پیر شریعت را از خانه خویش همراه گرفته بیرون بر دچون دارالامارة و خانه شهامت چنگ و عطاء افغان نبا بر بودن بیفعی از افواج در زمانیت چنگ شاخص بود دخادر انجام نیافته بجهود استماع خبر و صولت راه فرار پیش گرفت و رایات نصرت آیات مهابت چنگ شاخص روز یکم مرتبه بعد تاریخ فرار کرد و بود وارد مرحد آباد گشته و سیله استنکه را سپاه و رعیت و اصدقا و اقربا گردید این ماجرا در راهه صفر شاهه ایجر

آتوامت نزدیک بجا سکرپت سپه سالار صربشہ در کمثوہ و تسلط یافتن
بدر ہو پکڑنے کا دار عذر چشم پیر بیکار و آباد نے معمور نہ زماں و تجھے اربود + *

عبدالرازگان کے مہابت جنگ بہرہ شد آباد نزول نمود و ہجاسکر شپورت پارا داد سعادت با واسی خود بھرت بیر ہجوم رفتہ رفتہ
پر حبیب کے سامانہ فنا نہ زد او رسید او را برقتن دکن نہ بیش بسیار کرد و دمہم بگالہ را بکفالت خود گرفتہ بھال فہم و
اصرار از جا چکہ رسیدہ بود بگردانیدہ بکٹوہ آورد و ہجاسکر را دراقاست کشوہ دلیر ساختہ متعدد رسائیدن غلات خیز
ما بخراج گشت ذرا و در سعی آمینہ سش پامرد مہم ہو کلے وزیر میند اران اطراف نمود واقعہ طلبان ہو کلے وغیرہ اما کن قریب
نامہم تدقق نمودہ اندک اندک تو سل وار سال رسول با مریمہ آغاز نماده میر حبیب را واسطہ ساختہ تا انکہ میر الحسن
و میر ندو تعالیٰ سر وغیرہ سکنه ہو کلے کہ با محمد بیار خان برادر علاقوں مہابت خنگ کہ حاکم سندھ مذکور بود و نہایت اتحاد و
دوادو اشتند با او در مقام خدع و غدر در آمدہ با شارہ میر حبیب پیشی از شبہ با بادہ پانزدھس برو روازہ قلعہ ہو کلے
آمدہ و روازہ را بستہ یافتہ ہے فہام فرستادند کہ حبیبے صریح کے الاتھاں داریم محمد بیار خان و غاخور وہمان وقت
طلبید چون تھنا و بھر بود مقتید کردید و خداوندان اول نہید نمود دیکے رامخملہ وہ سامے مریمہ کہ سبیل اونا مدد است
از بہا سلر پساحت میر حبیب طلبیدہ نزد میں ہو گئے لشائیدہ بودند بعد مقتید کردن محمد بیار خان سینا و مذکور را لاب
وہشتہ بر و سادہ ایسا نہ ہو گئے ممکن کر را بصرہ با او و رساختہ بعض دیگر از شجاع خلیلہ سکنه ہو کلے باخوا سامے میر حبیب
نیز با اپنے مستند و صورت تسلیطے رو داد وزری ہم بھور اخذہ بان و خراج و عشر اموال تجارت مبعین وصول در آمد
و ہجاسکر شپورت بھودن ایک بگالہ جازم گشتہ جن اقامت خود در کشوہ اندخت و میر حبیب مدارالمهام کردیدہ کا ہی
وہ سلے دن ماں فے در کشوہ بیہے برو دھماہت خنگ بلاد خنگ آنکہ فوج کمتر ماندہ و با وجود قلت تعہما سے سفر کیا کاشیدہ
وانواع تقدیمات خستگیها دیدی و دایم پر شکال نیز نزد کیک رسیدہ اخراج مریمہ از مملکت بگالہ در اس سال تغدر
وید نیابرین در خانخت و حراست مرشد آباد کو شیدہ در امامے کنج و تارک پور غارچ شہر مسکر ساخت و فوج مرٹا
کیک دوبار تک پلا سے داد پور رسیدہ دھماں اطراف راسوختہ باز بکٹوہ بگشت و بعد کیک داد کہ آب دریا بہا گیرتے
لھیاں نمود دیا آب نامند چون کشوہ آن طرف دجلہ بھاگیرتے ہست پامی ترد و مریمہ ازین طرف کوتاہ و دست تطاول
اہنا بہ پر گنات و فراہم و را اطراف در ازگردیدہ تمام خپکلہ بردوان و مید نے پورا تاہا میر رسیدت آور و میر قلندر
نو عید ارمید نے پور بھر خود را ازین مملکہ سجا ت دادہ در گوشہ خزینہ و شیخ معصوم نائی صوبہ کلک نیابر رسیدن
فوج خینم کے اصناف مصنوعت جمعتہش بود خورا جامے کشید اضلاع بیر ہجوم و اکثر گنات راج شاہے تے تھب
اکنہ کر نیز تیہوں مریمہ در آمدہ غیر مرشد آباد و مملکت آن طرف لگانگا در تصرف مہابت خنگ نامند سکنه مرشد آباد کہ از سالہا کے دراز چیز ہا نہ فزیہ
بلکہ دیش شان نشینیدہ بود و بلده مذکورہ حصائر کہم مدشت و رسک پر شکال پاکمال اضطرار و خلل احوال بسوہ کس فان اکھڑ
گنگا نہ جانگیہ کر دمالہ در امام پور بولیا وغیرہ باعیال و اطفال رغۃ سکنی گرفتہ ملی شہامت علیک ہم آن طرف لگانگا در مخالف کو دکاری
یکروزہ را ہست بنای خیہ طرح آبادی نداختہ بھیال و المقال و حالی اتفاق در ان مکان غۃ تو قن نمود وہ بائشوہی سہتا خنگ نیز در اجعا
ارسال پا دلہ مہانت تھی بعد چند روز با خواص مردم معاودت بہرہ شد آباد نمود وہ بیہت علیک او قات بھلپ قلوب سپاہ

صروف و اعانته و لک روضه موعود امام فرموده بآن عیا سے اعطاف و بدل و ایار نختم قدیمت خود را در دل بر زمینه

طلبیدن مهابت چنگ برادرزاده وزاده خود پیش چنگ احترام الدوله
بها در عجیده اعلی خان نجسا در راه زمینه آباد و رسیدن اینها ببرند آباد
و استعانت متوجه شخاع الملک بها در مهابت چنگ از پادشاه

مهابت چنگ بعد ورو دیرشد آباد خدمت احترام الدوله بها و پیش چنگ که برادرزاده وزاده کهترش در صوبه دار
عفیم آباد بود و خط و گیر بعد اعلی خان بسادر خانوئے راقم که نیز قرابت برادرزاده گی با مهابت چنگ داشت
ستقمن هنگامه است و طلب اینها مع فوجیک مکن و مقدور باشد فرستاده تا کیم زوشت که احوال بین منوال است
و سلاسته به سخن برای فرع این اعاده سے و در گوشه خط این فقره قبل خود عجیده اعلی خان نگاشت اگر توفیت است
رینق باشد درین وقت رفاقت عصیت خود نمایند پیش چنگ باستماع اخبار نذکوره و ورود خطر طهماسب چنگ
ستقمن خلب تحریر و مصطفیگشته از تصمیم خرم که سیصال جماعت یخیو چپریه که بعد از احراجات و محنت بسیار میرگشته و قوت
بزرگ داشتن اشتعاع ازان مکان بود ما یوسک گردیده در فکار ای تختواه سپاه و استعد و حروب و سفا افتاد
اراده معاودت پیش از عفیم آباد که مرکز دولتش بود نمود و خود از یخیو چپریه بوج سوده تعطیل آباد رسید بعد چند روز
باراده مرشد آباد داخل پایان بجز خان گردید و با ولد فقیر پادشاه اعلی خان بها در دیگر فعایه دوست خواه
خود مشوره خاصی از دست تختواه سپاه و دیگر از انتظام صوبه عفیم آباد مسکر و صورتیکه سویه امینیانه نداشته
شود روسے نمی نمود روزی که تختواه سپاه که تختواه آن بسیار می باید و هم از طرف بند و بست صوبه و رقابو ماند این
من است خود روز دست سپاه که تختواه آن بسیار می باید و هم از طرف بند و بست صوبه و رقابو ماند این
ملک اند لشنا بجا طر راه یافته و رد تارک آن حیرانم و چاره هش نمید انم اگر نباخن ند بیشتر این عقده کشايد و فتن
نزو مهابت چنگ باستعداد مناسب میرکید احسان از شما بر ما خواهد بود و آبرده من در امثال واقران
حضور مهابت چنگ که بزرگ دوست لغت من است خواهد افراد داد فقیر در جواب معروض داشت که نبده دل تجوی
مشتبه این دو دمان و خادم دیرینه این آستان است جنابه عالیه سهرچو اشق و اصعب امر زدن از ارشاد
فرمایند تا در اصرام آن بجانب گوشت دلیقین تصور فرماید که در چنین وقت از دست این ناقوان انجو تو اند
در تقدیم آن سقد و خود را بله بقصور سخواه شد پیش چنگ فرمود که آنها باید این عرضه بر من صعب است این دو مر
نیست اول آنکه سپاه از تختواه خود سلمان خاطر گشته رفاقت مرا جازم شود و دو مر خلکه در بند و بست صوبه و ره
نیاید و بند و بجا طر جمع با مهابت مهابت چنگ پدر از دنای در رفاقت بزرگ خود کوششی که باید از من بعمل آید
والد فقیر انس نمود که زریکه تمام تختواه سپاه و فاکنه سخن تختواه بود و اکثرین راسیز خیسته بلی اینقدر باقبال اوکیا
نخستی که از اند شد که وسیعی را از مالک از این نصوبه در بیهیه را بفرصه از مهاجمان سر انجام نموده و تختواه ملازم
دید و تهمه تختواه را ذره خود نماید تا بمرد روکلاس امتحن سپاه هائده ساز دو اشوار استرتفع ای بجان در بدن شد
دشمنان را مجاہل نمیست که خلی در صوبه یا اراده فاسد سے و بین باب توانند نمود پیش چنگ خوشنوگشته فرو

که همین قدر سے خواهم سپاه را بتوانیم که دایید را ضمیر بر قافت من نمایید و در حافظت و حراست صورت سقده استقل شد
و گیرے غیر از شما نیست که درین کار بادخشنی وقت نازک چشم پا میدم اے ازو تو ان داشت و در غروب سبا غدر را از صدک بخند
خوان بسیار مناسب فلت و مقام بزرگان آور دوالملاجاعت فرمان نموده امپورند کوره را مستهد کرد و دید و بجانه خود آمد
سید سے شارخان برا در خود را که بچشم غوزج و سالار لشکر ده طلب بهشت با من مناسب بہریکی را راضی بر قافت ہمیت جنگ و دریان گذاشت
بود اما وہ نمود و پاتفاق برا در سرداران لشکر را طلب بهشت با من مناسب بہریکی را راضی بر قافت ہمیت جنگ خود
زرم از ما گلزاران دنها خان سرانجام داده بایس قتخواه را هم ذمه خود گرفته دست آویز نماز نوشته داد و از سریکی خود سیاست
را همراه خود گرفت تا زیبود میافق و عده باور ساید و رسیدش بگیر و چون ہمیت جنگ را ازین مهر و محی میگردشت والد
را امانت نیابت صوبه عظیم آباد داده خود تبار نیخ خوار از باع جعفر خان مع محمد سے شارخان و جمیع سرداران لشکر
بانچیز ارسوار و شمش ہفت ہزار پیادہ همراه شد آباد نصفت نمود و متعاقب شد بعد اعلی خان بجا در زرم از خانه خود
بعصور تکیه دست مکتشش بآن میرسید سرانجام داده بقدر طاقت خود مردم سعد از فرقہ سپاه همراه برد کشته عازم
رخاقت و امانت مهابت خنگ و قاصد مرشد آباد کرد و دید قبل از حرکت عبد اعلی خان از عظیم آباد خود گیر از همایت
شتمین بھائیں صالحہ رسید و در گوشہ آن مکتب بخط خود نوشته که صحر عله نازیاران چشم پا رسے و کشیم
و همین صرع قناعت نموده مصوع دومن نمود نوشته بود بعد قطع منازل ہر دو پریگ مذکور همراه شد آباد رسیده بخلافات
سہابت خنگ مستعد و برقا نقش مستعد گردیدند مهابت خنگ عند الملاقات عبد اعلی خان بجا در دعین معاونت پیش
شانے پھان صرع مرقوم بروخاند و آن امیت صرع خود فلسط بود اچھہ حاصلہ آشیم و شجاع الملک بجا در دنگهاز
فوج ایضاً نموده رسالہ پاک سرداران لشکر را بقدر سرا تبهم افزود چنانچہ مصطفی خان که رسالہ کش پیغمبر ارسوار بود
ہشت ہزار سوار و قرار و بذات خود بمنصب پیغمبر اسلامے و نوبت رپا لکه جمال دار و خطاب بسرینگ بجا در مفترز
و همین قسم فقیر افتخار بیگ خان و نورافشاد بیگ خان و جیدر علی خان برادر حسین قلی خان و میر محمد حبیز خان بخفاہ
بجا در سے فائز ایش رسالہ سرافراز سے یافتند و عمر خان و شمشیر خان و سروار خان و بجاد رعلی خان و دیگر
جماعہ داران سارو تو سچا شہ با فرا ایش جامعہ همراه بود و صردم رسالہ و مواجب ذات داشتیا ز معزز و مباری بے
شدن و تو پهاوا سباب آن مع تو پنهانه دستی چنانچہ در کار بو و سرانجام یافت و فیلان خنگ هم چند زنگی معلم و مقرر
گشتند تا وہ سواری پیش رو باشند او علی نہای القیاس اچھہ در چینیں لیا فنا می باید مهیا گردید و استثار انقرض
ایام بربارات می کشید و صرید خان را که از حضور بزرگ پردن خزانه بیگانه آمد و بود و مهابت خنگ ازو سرگرانی داشت
رخصت رفقن عجیم آباد و شستن در اسما اتفاقاً ہنگامه مریمہ داده خود بیپا و شاد عرصه داشت که بالغ فعل
بسب ہنگامه مریمہ خود سے را رسال خزانه عاصمہ متغیر راست نمود امر علی بیان بجا در را ازین بلده که محل فتن و
حوادث است لغظیم آباد فرستاده تا باز ام مستظر تا دیب و تینیمیریه لفظیں اسلیں واقیاں پا و شاہی نہ بشیفند و
قد فسے امید و راست که درین وقت کے از امر ایے حضور یاد گیرنے از بندگان درگاه آستان جاہ بگدا و افتاد
ازین دولتخواه معین شود اگر خدا نخواسته فدویے درین کارزار شارکار سکار شفود و گیر سلخت را شوکتے نخواهد بند
و اگر مصارف حضور که مخصر پر وصولی و ارسال خزانه صوبہ بگذارد اس موقوف و مرفوع القلم خواهد گردید حبیبی قدو

ذکر برآمدن مهابت جنگ از مرشدگار و لغزمهندم با سکرپت

ضرور و تغافل درین باب از رایین سلطنت و خداوندی دوستی داشت چون پیغمبر صد و مهابت جنگ از نظر پادشاه گذشت محمد شاه فی الحقیقته متوجه گشته با امر که حضور که خلاصش بوده اند شاهزاده آغاز نمود و بعد ازه الملك که بصویله آباد و از حضور دوستی داشت اما پادشاه او را از زمرة مخلصان عاقل و مصا جبان داناد نیزه نیز شفه گذاشتند استشاپه نمودند همچنان و جمیع مخلصان تصدیق اتفاس مهابت جنگ نموده ترغیب و تحریف بیکر کلم اعانت نمودند پادشاه شفه خاص متصنن نهاده که کید در کلک مهابت جنگ بالو المنصور خان بهادر صقدر جنگ داماد بر بان الملك که صوبه دارا و ده بود و قرب بوار باعظیم آباد و بگاله داشت و خزانه و سپاه و دیگر اسباب حرب نزد او بخور میباشد و بجهالت بهرچه تامن نوشته ایلانع داشت و بعد ازه الملك بهادر که در آن آباد بود و نگاشت که بهر صورت که تو اند ابو المنصور خان را بدهد و مهابت جنگ برانگیزد و فرصت نمید که عذر سے تو اند نمود و نیز حکم حکم ببالا بسیجیه بای را دکه مدار المهام و سپه سالار جمیع عساکر دکعن بود و شرف و رو و پافت مخصوص آنکه چون از حضور والامبانع کل در درجه چونه با دمیر دالحال که رکھوچه بوسه مسدود فساد و مبنی بینی و عناد گردید و بنا سکرپت را با اشرار بسیار بیویه بیکاره فرسایه موج مواد فساد را دانیده باید خود را عجاله بدان صوبه رسانیده آن مریر از راز بزرگ که دار رساند و خان گوشمال بآنها دید که از جبارت خویش نادم و پیمان گشته بار دیگر سپریمون چین گستاخیها نگر دند بد

ذکر برآمدن مهابت جنگ از مرشد آباد لغزمهندم با سکرپت و جنگیدن با او و بعد حبور از دریا و گزرا نیدن اور ای اقصایی بلاد کلک تا چلکار و آمدن رکھوچه و بالاجی را و

مهابت جنگ اسباب حرب و افواج را بکام دل آر استه و مد و از ناصر حقیقته خواسته با تعاقی همیت جنگ مهابت جنگ و بعد اعلی خان و جمیع هر ایان با فوج جبار و سامان بی شمار بجد القفت سا شدت ایام برسات که هنوز گلی و لطفیان آییا باسته و دسره نشده بود باراده تنبیه و تادیب بنا سکرپت غرم رزم مریمہ جرم نمود و شهادت جنگ را با ساله اش و مع دیگر افواج متغیره در شهر نایب گذشتند و خود بائیگن گوشمال دکنیان بادولت و اقبال از شهر برآمد و مقابله بنا سکرپت بر لب دریا بجا گیرت محادیه که کثوہ رسیده رو برو و سایحل اقامه همیت و رزید تا چشت روز جنگ گوله توپ در میان بود و شکر بنا سکر را از دو طرف دریا احاطه داشت طرف مقابله همیت دریا سے بنا گیرت در پل و پل سے چپ لشکر مریمہ دریاچه ایچنام و بایتمام و سعی میر حبیب سلفی به رسیده مقابله شکر مهابت جنگ نگر داشت و تو پهان که بران بود بفروج مهابت جنگ گلهاشیش هنواتر سے بارید و مهابت جنگ را همیور صحبت تا آنکه صلاح درین دید که در شب تار از بیگیرت گذشتند و بر دریا سے ایچه رسیده از کشتهای ایل نیز بجز عبور ناید چون از دریا سے ایچه طرف سر بالا بید و طرف بنا گیرت خالی از رسیده و با ختیار مهابت جنگ بود از کشتهای ایل بزرگ جبر سے مستحکم بر روی بنا گیرت مرتب کرد و بنابراین جمیع افواج و مهابت جنگ عبور نمود و اجتماع رویداد بعد از آن کشتهای ایل متوجه شد را که برای سیمیل آر استه بودند آهسته آهسته بکب کیم و دو دلخیل متصفح کیمیاره بنا گیرت تا بد هنده دریا سے ایچه کشیده فراموش نمودند از نیزه نگه قدری مارسان مریمہ را دیده مناجه بخت شان بیدار نمود و اگر کسی پیدا شد و مهی پرسید اهل کشتی جوابی مناسب داده غافلش میگردند تا آنکه

